

در نوامبر ۱۹۷۸ هنگامی که ناآرامیها بالا گرفت و پرزیدنت کارتر احساس کرد مقامات اطلاعاتی آمریکا، در ارزیابی درست اوضاع ایران ناموفق بوده‌اند، مسئولان را مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. وی کمیته مخصوصی را مأمور بررسی علل شکست سازمانهای اطلاعاتی در ارزیابی اوضاع ایران کرد.

ارزیابیهای اسرائیل و فرانسه

دولت ایالات متحده آمریکا، با وجود تعدد سازمانهای اطلاعاتی و امکانات وسیع آنها، در برآورد اوضاع ایران، نسبت به سازمانهای اطلاعاتی اسرائیل و فرانسه عقبتر بود. اسرائیل سالها با شاه و دولت ایران، درباره مسائل امنیتی و دفاعی همکاری نزدیک داشت. دولت فرانسه نیز، در زمینه‌های مختلف سیاسی و بین‌المللی با ایران ارتباط و همکاری می‌کرد. هر دو کشور، به اهمیت نقش شاه در حمایت از منافع غرب واقف بودند و می‌دانستند که سقوط رژیم ایران، برای غرب، فاجعه‌بار خواهد بود. از سوی دیگر فرانسه و اسرائیل در مورد احتمال تغییر موازنه قدرت در خلیج فارس حساسیت داشتند و عوامل اطلاعاتی و جاسوسی آنها، با دقت اوضاع و رویدادهای ایران را زیر نظر گرفته بودند.

اوری لوبرانی^۸ رئیس هیئت نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران، که سالها در سازمانهای اطلاعات و جاسوسی سابقه کار داشت، مدتی سفیر اسرائیل در اتیوپی بود. وی، در همان زمان، به ضعف و ناپایداری رژیم هیلاسلاسی، پی برده بود و در این مورد با همتای آمریکایی خود، که با نظریه او موافقت نداشت، بحث و مذاکره کرده بود. لوبرانی، هنگام مأموریتش در تهران، در همین زمینه با ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در تهران بحث و گفتگو داشت. لوبرانی پیش‌بینی کرده بود که شاه در تابستان ۱۹۷۸ با بحران و خطر شدیدی روبه‌رو خواهد شد و این موضوع را به تل‌آویو نیز گزارش کرده بود. در اوایل ژوئن (تیر ۱۳۵۷) طی گزارش تلگرافی مبسوطی به وزارت خارجه اسرائیل اطلاع داد که سرنوشت شومی در انتظار شاه است و افزوده بود: «بحث بر سر این نیست که چگونه او از مهنکه جان به در می‌برد، بلکه موضوع مدت زمانی است که می‌تواند دوام بیاورد.»^۹

بنا بر پیش‌بینی لوبرانی، شاه پیش از دو تا سه سال دیگر در مسند قدرت باقی نمی‌ماند... هر چند نظریه او، در تل‌آویو، مورد بحث و گفتگوی محافل سیاسی قرار گرفت، با این حال دولت اسرائیل، با احساس نگرانی، به دو اقدام فوری مبادرت ورزید؛ به جامعه یهودی مقیم ایران هشدار داده شد و آنها را تشویق به تهیه طرح لازم، برای خارج شدن از ایران کرد؛ همچنین نظریات لوبرانی را در مورد آینده شاه، به واشینگتن اطلاع داد. پاسخ دولت آمریکا، که براساس تحقیقات سازمانهای اطلاعاتی تهیه شده بود، حاکی از «بیم و هراس بی‌مورد لوبرانی بود.»^{۱۰}

سازمان اطلاعات و جاسوسی فرانسه در تهران، در گزارشی که در بهار ۱۳۵۷ به پاریس فرستاد، پیش‌بینی کرده بود که شاه در بهار سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) براریکه قدرت نخواهد بود.^{۱۱}

فرانسویها و اسرائیلیها در ارزیابی خود درباره آینده رژیم شاه صادق بودند، اما در یک مورد، هر دو غافل مانده بودند و آن بیماری مهلک شاه بود. موضوع دیگری که مورد توجه فرانسویها و اسرائیلیها قرار داشت کسب اطلاع از فعالیتهای آیت‌الله خمینی در دوران تبعید، در مبارزه علیه شاه بود.

فرانسویها، از احساس ضد بیگانه و ضد غربی آیت‌الله، آگاه بودند، اسرائیلیها نیز روابط دوستانه او را، با سازمان آزادیبخش فلسطین، با نگرانی تلقی می‌کردند. در صورتی که آمریکاییها، چنین نظری نسبت به آیت‌الله نداشتند. مقامات بلندپایه سیاسی واشینگتن، اطلاعات چندانی از امام، و هدفهایش کسب نکرده بودند و بسیاری از ناظران و تحلیلگران آمریکایی در «میثاق» همچنین استادان دانشگاه، روزنامه‌نگاران و مقامات وزارت خارجه و شورای امنیت ملی بر این عقیده بودند که رهبری اپوزیسیون علیه شاه را، روشنفکران و دانشجویان به عهده دارند، و عناصر مذهبی، بازاریان و تکنوکراتها، از آنها حمایت می‌کنند. آمریکاییها ترکیب اپوزیسیون را، همان گروههای سیاسی، سالهای اول دهه ۱۳۴۰ می‌پنداشتند و خواست اپوزیسیون را به شیوه سنتی غرب، تأمین دموکراسی نوع غربی می‌دانستند. این برداشت را در تماسها و گفتگوهایی که با تحصیل‌کردگان غرب، و یا کسانی که زبان انگلیسی می‌دانستند به دست آورده بودند.

طی تظاهرات سال ۱۳۵۶ ناظران سیاسی غرب، گمان نمی‌کردند اپوزیسیون در ایران

پایه مذهبی داشته باشد و با روحانیون طالب کسب باشند. هنگامی که گفته می‌شد عناصر ترکیب‌دهنده اپوزیسیون و جنبش را روحانیون تشکیل می‌دهند، این نظریه رواج داشت که آنها درصدد نیرومند ساختن اپوزیسیون هستند و پس از پیروزی جنبش کنار خواهند رفت.

این گونه اظهارنظرها، بیشتر از ناحیه رهبران جبهه ملی و طرفداران آنها، که عمده‌ترین و مشخصترین سازمان اپوزیسیون بود، ابراز می‌شد. روشنفکران و ایرانیانی که در تبعید به سر می‌بردند و با جبهه ملی در ارتباط بودند، همین عقیده را داشتند. دکتر کریم سنجابی، رهبر جبهه ملی معتقد بود که می‌توان با روحانیون همکاری کرد. وی در گفتگو با جوزف کرافت، روزنامه‌نگار آمریکایی، این نظریه را تأکید کرد.^{۱۲}

سنجابی و بیشتر رهبران جبهه ملی بر این باور بودند که نظریاتشان با آیت‌الله خمینی در مبارزه علیه رژیم پکسان است و می‌توانند شاه را وادار به برقراری رژیم سلطنتی نظیر انگلستان کنند و در غیر این صورت او را برکنار نمایند. جبهه ملی تا قبل از ملاقات دکتر کریم سنجابی با آیت‌الله خمینی در پاریس و صدور بیانیه سه ماده‌ای، همین نظریه را داشت. نظریه اکثریت افراد اپوزیسیون در ایران و در کشورهای اروپا و آمریکا بر همین منوال بود. اعضای سفارت آمریکا در تهران و نیز اکثریت مقامات دولتی ایالات متحده در مورد «میانه‌رو» بودن آیت‌الله خمینی و نیز تفوق عناصر میانه‌رو جبهه ملی نسبت به روحانیون اتفاق نظر داشتند.^{۱۳}

واقعیت این است که در آغاز بحران سیاسی ایران، جبهه ملی از لحاظ ساختار تشکیلاتی بسیار ضعیف بود. جبهه ملی پس از فروپاشی سال ۱۳۴۲ نتوانست شهرت و اعتبار گذشته را به دست آورد. شخصیت‌های مورد احترام جبهه مانند اللهیار صالح و دکتر غلامحسین صدیقی خود را کنار کشیده بودند، برخی از رهبران قدیمی نیز، بر سر ترکیب رهبری و برنامه سیاسی جبهه، با سازماندهندگان و رهبران جدید اختلاف نظر داشتند، با این وجود، قشر وسیعی از جامعه، بخصوص آنهایی که خاطره دوران زمامداری مصدق و پیروزیهای غرورانگیز نهضت ملی را به یاد داشتند، چشم امید به جبهه ملی دوخته بودند. برخی از کارشناسان مسائل ایران در غرب نیز نسبت به فعالیت جبهه ملی و نقش آن

12. Joseph Kraft, «Letter from Iran», New York, December 18, 1978, p. 159.

۱۳. گفتگوی مؤلف با ایرانیان تبعیدی و دانشجویان و مسافران ایرانی در آمریکا.

در آینده خوشبین بودند. مشخصترین این افراد، پروفیسور ریچارد کاتم، استاد دانشگاه پیتسبورگ بود. کاتم، در تاریخ ۷ دی ۱۳۵۷ با آیت‌الله خمینی در پاریس ملاقات کرد. وی آیت‌الله را، رهبر برجسته مذهبی که تعادل نداشت روحانیون، دولت را به دست گیرند، معرفی کرده است.^{۱۵} ریچارد کاتم، با برخی از مران نهضت آزادی و فعالان جبهه ملی ارتباط و دوستی داشت. وی در زمره کسانی بود که پس از پیروزی انقلاب نامزد سفیرکبیری آمریکا در ایران شده بود.^{۱۵}

کارشناسان مسائل ایران، درباره این موضوع اتفاق نظر داشتند که دولت ایالات متحده با گروههای مذهبی در اپوزیسیون می‌تواند روابط حسنه داشته باشد. آنها بر این عقیده بودند که رهبری جنبش ضد شاه را میانه‌روها قبضه خواهند کرد و روحانیون در صورت سقوط شاه، نقش فعالی نخواهند داشت. گفتنی است که هیچ‌یک از مقامات سیاسی دولت کارتر، شدت عمل و قاطعیت آیت‌الله خمینی را در مقابله با غرب، به ویژه مبارزه علیه ایالات متحده، پیش‌بینی نکرده بود، برخی آیت‌الله را چهره برجسته مذهبی شایان تحسین می‌دانستند. آندره یانگ^{۱۶} سفیر ایالات متحده در سازمان ملل، پس از پیروزی انقلاب آیت‌الله را «قدیس» نامید.^{۱۷}

نظریه محافل سیاسی آمریکا نسبت به آیت‌الله خمینی، از جنبه مذهبی و روحانیت — نه به عنوان رهبر دموکراتیک — بدان حد مطلوب بود که پس از انتشار مقالاتی در سه روزنامه آمریکایی درباره کتابهای آیت‌الله که در آن احساس ضد آمریکایی، ضد صهیونیستی، ضد سامی و ضد غربی شدید، منعکس شده بود، شگفت زده شدند.

در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) پس از بازگشت پیروزمندانه آیت‌الله خمینی به تهران هنری پرشت، متصدی امور ایران در وزارت خارجه آمریکا، در جلسه گفت و شنودی با شرکت ۲۰۰ تن از ارباب جراید، تحلیل روزنامه‌ها را در مورد مطالب کتب آیت‌الله تحریف آمیز و گمراه کننده توصیف کرد. حتی استیفن روزین فیلد^{۱۸} مقاله نویسنده روزنامه واشینگتن پست را منعم نمود که تنها به درج بخشی از مطالب مورد نظر خود، از کتابهای آیت‌الله خمینی، اکتفا کرده است.

۱۶. رجوع کنید به: اسناد سفارت آمریکا (استاد لاله جاسوسی آمریکا، دانشجویان مسلمان پروخط امام، کتاب سوم، ۱۳۶۷، صفحات ۲۴۴-۲۴۶).

15. Debaele; op.cit., p. 129. 16. Andrew Young
17. Debaele, Ibid, p. 130. 18. Stephen Rosenfeld

در این موقع مقامات آمریکایی درصدد آگاهی بیشتر درباره ماهیت اپوزیسیون در ایران و شناسایی شخصیت آیت‌الله خمینی با تکیه بر نظریات کارشناسان دانشگاهی، برآمدند. شماری از این افراد در مرکز تحقیقات غرب معاصر، در دانشگاه جورج تاون (واشینگتن) فعالیت می‌کردند. دو تن از کارشناسان اسلامی - پروفیسور مهدی حائری و پروفیسور توماس ریکس^{۱۹} - نیز در دانشگاه جورج تاون با افکار آیت‌الله خمینی آشنایی داشتند، پدر مهدی حائری - آیت‌الله حائری - استاد آیت‌الله خمینی در دوران تحصیل در قم بود. توماس ریکس نیز با ایرانیان وابسته به انجمنهای مذهبی، ارتباط داشت و با کارشناسان وزارت امور خارجه آمریکا مربوط بود. حائری در مصاحبه با روزنامه واشینگتن پست، درباره مطالب مندرج در روزنامه‌های آمریکایی پیرامون کتابهای آیت‌الله خمینی گفت:

«... این کارشناسان فاقد صلاحیت‌اند. من حتی بکنفر از آنها را صاحب صلاحیت نمی‌دانم. اصل سخنرانیها (مندرج در کتاب) به زبان عربی نیست. آیت‌الله خمینی در جلسات درس فارسی حرف می‌زند. چرا به عربی حرف بزند؟ [....] من، متن سخنرانیها را به فارسی خوانده‌ام و در آنها مطالب ضد سامی مورد ادعای آنها را ندیده‌ام. در روزنامه واشینگتن پست نوشته شده که خمینی یهودیان را مردمی می‌داند که قصد تسخیر جهان را دارند. او، چنین منطقی در سخنرانیهایش نگفته است. من سخنرانیها را در اختیار دارم، من کتاب‌ها را دارم.»^{۲۰}

مشکل آمریکاییها در بحران سالهای ۵۷-۱۳۵۶ محدود به قصور سازمانهای اطلاعاتی و کارشناسان سیاسی در پیش‌بینی بحران ایران نبود. آنها حتی پس از برخورد با انقلاب، ماهیت آن را درک نکردند. هنگامی که طوفان به اوج خود رسید، کاربرد مشاورانش، درگیر مذاکرات صلح مصر و اسرائیل در کمپ دیوید، و بهتر ساختن روابط آمریکا با چین کمونیست و مذاکره بر سر «سالت - ۲» با شورویها بودند. به بیان دیگر کارتر هنگامی متوجه ایران شد که دیگر دیر شده بود.

دولت ایالات متحده، در جریان انقلاب ایران، همیشه چند قدم یا واقعیات فاصله داشت؛ در آغاز، بحران را آنچنان مهم، که شاه را ساقط کند، نمی‌پنداشت. سپس نتایج براندازی رژیم پهلوی را در رابطه با منافع غرب و ایالات متحده، چندان وخامت‌بار تلقی

19. Thomas Ricks

20. Washington Post, January 28, 1978.

نکرد. دولت کارتر، هنگامی به عمق فاجعه پی برد که دیگر دیر شده بود. در مارس ۱۹۷۹ (بهار ۱۳۵۸) آدمیرال تورنر، رئیس سازمان «سیا» به خبرنگار مجله نیوزویک گفت:

«اگر ما سبب به تحولات سریعی که در ایران روی می‌داد و نتایج آن حساسیت داشتیم، باید می‌انست دیگری در پیش می‌گرفتیم.»^{۲۱}

دو ماه بعد، در یک مصاحبه دیگری گفت:

«... حتی اگر در ۵ اکتبر به سیاستگران می‌گفتم در ۵ نوامبر فروپاشی عظیمی روی خواهد داد آنها نمی‌توانستند کاری بکنند.»^{۲۲}

21. Newsweek, March 5, 1979, p. 43.

22. U.S. News and World Report, May 7, 1979, p. 32.

مس و مغرور از قدری که موقوفیت های ظاهری
نصب کرده بود، آنهایی را که از اعماله انتقاد
می نمودند سرکوب کردم. من، از اینجا تکست
خوردم نه از جنگ در مسکو.

تألیف در دولت

بخش اول سفر به مصر و مراکش

روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ (۱۶ ژانویه ۱۹۷۹) محمدرضا شاه و همراهان، با هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ به سوی مصر پرواز کردند و حدود سه ساعت بعد، به آسوان رسیدند. پرزیدنت سادات و همسرش «جهان» در فرودگاه، در انتظار میهمانان بودند. شاه خسته و فرسوده و بی‌حال از هواپیما خارج شد. گارد احترام مراسم نظامی به عمل آورد؛ بیست و یک تیر توپ شنیک شد؛ دسته موزیک، سرود شاهنشاهی و سرود ملی مصر را نواخت. سادات به شاه نزدیک شد و ضمن بوسیدن گونه‌های او گفت «محمد؛ مطمئن باش در کشور خودت و میان ملت خود و برادرانت هستی» شاه، با شنیدن این سخن، چشمانش پر از اشک شد.^۱

شاه و همراهان، شش روز در آسوان بودند. در این مدت، شاه و فرج بیشتر اوقات را با سادات و همسر او گذراندند. از جزایر رودخانه عظیم نیل، همچنین از محلهای تاریخی آن منطقه بازدید کردند. شاه قرار بود از مصر، مستقیماً به آمریکا پرواز کند، ولی پیش از عزیمت، به دعوت سلطان حسن، پادشاه مراکش، راهی مراکش شد. آمریکاییها می‌گویند هنگام توقف شاه در مصر با او تماس نداشتند و شاه حتی درباره برنامه سفرش به مراکش، با آنها مشورت نکرد.^۲

در واشینگتن، پرزیدنت کارتر، عزیمت شاه را از ایران، به نشانه پایان سلطنت او دانست. وی از به تأخیر افتادن ورودش به آمریکا، ابراز شادی کرد و گفت:

«عزیمت شاه از ایران به مصر و سپس به مراکش، غیرقابل انتظار بود. [...] به هر حال خارج شدن او از کشورش، به منزله پایان سلطنت سی و هشت ساله او بود. آن شب زاهدی به برزینسکی گفت: شاه پس از مشورت با سادات و حسن، تصمیم گرفت عازم آمریکا نشود و همراه خانواده‌اش به مراکش برود. این خبر

1. Jehan Sadat, *A Woman of Egypt*, (New York; Simon and Schuster), p. 398.
2. Sick; *All Fall Down*, p. 177

برژینسکی را ناراحت کرد ولی برای من خوشحال کننده بود [...] به گمانم، حضور شاه در کشور ما، برای او و نیز برای ما، خوشایند نبود.»^۳

۲۰ ژانویه ۱۹۷۹

بررسی اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد، حتی قبل از اینکه شاه از ایران خارج شود، دولت کارتر، به رغم دعوتی که به عمل آورده بود، مایل به ورود او به آمریکا نبود و تحولات سریع اوضاع ایران در نیمه دوم بهمن ۱۳۵۷ و قریب الوقوع بودن سقوط ارتش و رژیم پهلوی، واشینگتن را نگران ساخته بود، و ورود شاه را به ایالات متحده مغایر منافع سیاسی خود می‌دانست.

فرانسویها نیز مخالف ورود شاه به آمریکا بودند. ژیسکاردستن، رئیس‌جمهوری فرانسه، در اوایل ژانویه ۱۹۷۹ در این مورد به دولت آمریکا توصیه‌هایی کرده بود. برژینسکی، مشاور امنیت ملی در کاخ سفید، این حقیقت را افشا کرده و گفته است:

«... در اوایل ژانویه ۱۹۷۹ پرزیدنت ژیسکاردستن به ما گفت: به نفع و صلاح شاه است که در خاورمیانه بماند و عازم آمریکا نشود. بعد از ظهر روز ۱۴ ژانویه^۴ با ونس، کریستوفر و براون، در دفتر من، پیرامون اوضاع ایران به بحث پرداختیم. پس از گزارش پیشنهاد ژیسکاردستن به پرزیدنت کارتر، براون گفت: اگر دعوتمان را از شاه پس بگیریم، بدنام خواهیم شد. از طرف دیگر، اگر او در منطقه خاورمیانه بماند، گمان می‌کنند، قصد بازگشت به ایران را دارد [...] اما، ناگهان شاه، بدون مشورت با ما برنامه سفرش را به آمریکا، عقب انداخت و به مراکش رفت...»^۵

پس از عزیمت شاه و همراهان به مراکش و استقرار در هتل مأمونیه، دولت ایالات متحده آمریکا یکی از مقامات اطلاعاتی خود را به مراکش فرستاد تا به طور محرمانه با شاه تماس برقرار کند. روز ۱۱ فوریه (۲۲ بهمن) فرستاده مزبور به دیدار شاه رفت و حدود دو ساعت با او گفتگو کرد. وی شاه را تکیده و پریشان‌حال یافت. روحیه اش خراب بود و برنامه‌ای برای آینده نداشت. شاه بار دیگر گفت که عمداً مانع خونریزی در

3. Jimmy Carter; Keeping Faith, pp. 448-449.

۴. دو روز پیش از خروج شاه از ایران.

5. Brzezinski; Power and Principle, p. 472.

کشورش، به وسیله نظامیان شد و اظهار امیدواری نمود که این اقدام او، امکان ایفای نقش رهبری نظامی را، برای پادشاه فراهم سازد. وی تأکید کرد که تماس با رهبری ارتش ندارد. همچنین اشاره‌ای دربارهٔ عزیمتش به آمریکا نکرد، هرچند که هنوز دعوت از او به قوت خود باقی بود.

سه روز بعد، اولین حمله به سفارت آمریکا، صورت گرفت. در این موقع واشینگتن مسئله ورود شاه را به ایالات متحده با فنگرانی مورد بررسی قرار داد.

محمّل است شاه، در هفته‌های اول اقامتش در مراکش، امیدوار بود مانند مرداد ۱۳۳۲ اوضاع به سود او تغییر کند و به ایران برگردد، اردشیر زاهدی، نیز با ساده‌لوحی هرچه تمامتر، همین امید را داشت. طبیعی است در صورت تغییر اوضاع در ایران، شاه ترجیح می‌داد، به جای آمریکا از یک کشور اسلامی نظیر مصر و مراکش به ایران مراجعت کند.

پس از فروپاشی ارتش، در روز ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۱۹۷۹) شاه امید بازگشت به ایران را، در آتیه نزدیک از دست داد. در این موقع درصدد یافتن محلی برای اقامت خود و خانواده‌اش برآمد. روز ۲۲ فوریه (۳ اسفند) شاه پیامی برای ریچارد پارکر^۶ سفیر آمریکا در مراکش فرستاد مبنی بر اینکه قصد دارد هفته بعد، به آمریکا پرواز کند. همچنین درخواست کرد، ترتیبات لازم را هنگام ورود او به محل اقامتش، در کالیفرنیا که از پیش تعیین شده بود، فراهم سازند.

روز بعد کمیته مخصوص هماهنگی شورای امنیت منی در کاخ سفید تشکیل شد و تصمیم گرفت یک مقام اطلاعاتی دیگر را نزد شاه بفرستد و به او بگوید که دعوت از او، برای آمدن به آمریکا، به قوت خود باقی است، در عین حال به‌طور محرمانه شاه را آگاه سازد که اوضاع در تهران رو به وخامت می‌رود. همچنین گروه قابل توجهی از ایرانیان طرفدار [آیت‌الله] خمینی در ایالات متحده، مشکلات امنیتی فراهم ساخته‌اند. شاه باید آگاه شود که دولت آمریکا قادر نیست از تصمیمات قانونی کنگره آمریکا، علیه او به عنوان یک فرد عادی مقیم ایالات متحده جلوگیری کند. در پیام مزبور، به‌طور خلاصه به شاه توصیه شده بود که در حال حاضر، دعوت ایالات متحده را، نادیده بگیرد.^۷

در نیمه شب ۲۶ فوریه (۷ اسفند) اردشیر زاهدی از سویس به برزیل سکی تلفن کرد تا

درباره برنامه عزیمت شاه، که قرار بود در دو سه روز آینده انجام شود، اطلاعاتی کسب کند. برژینسکی گفت: دعوت از شاه، به قوت خود باقی است، اما در صورت ورود او به آمریکا با مشکلاتی روبه‌رو خواهد شد. برژینسکی به زاهدی اطلاع داد که طی چند روز آینده فرستاده‌ای نزد شاه خواهد رفت و در این مورد با او مذاکره خواهد کرد.^۹

روز بعد، برژینسکی که از ناپسندی روش دولت آمریکا در خودداری از دادن پناهگاه به مردی که سالها از متحدان آمریکا محسوب می‌شد، ناراحت شده بود، موضوع را با پرزیدنت کارتر، مطرح و درخواست نمود، مسئله سفر شاه دوباره مورد بررسی قرار گیرد. کارتر از این پیشنهاد خشمگین شد و گفت: «مایل نیست شاه در ایالات متحده تنیس بازی کند و آمریکاییها در تهران ربهوده شوند و به قتل برسند.»^{۱۰}

از هفته اول مارس، نگرانی شاه و نیز میهماندارش سلطان حسن دوم، آغاز شد. پادشاه مراکش مؤدبانه به میهمانانش گفت که ادامه حضور آنها در آن کشور، برای او مشکلات سیاسی فراهم خواهد ساخت. در همان اوان، شاه‌حسن برای اینکه عذر محمدرضا شاه را بخواهد، به پرزیدنت کارتر متوسل شد و از او درخواست یاری کرد. کارتر در این مورد می‌گوید:

«... در ۱۵ مارس، شبی پس از پایان مذاکرات صلح مصر و اسرائیل، که از سفر خاورمیانه بازگشته بودم، شاه‌حسن درخواست کرد شاه را به آمریکا بخوانیم (...). من معتقد بودم بهتر است شاه محل دیگری برای زندگی خود پیدا کند. به ونس نیز گفتم برای یافتن محلی برای اقامتش، به او کمک کند.»^{۱۱}

در همین اوان، شاه برای یافتن اقامتگاه، با چند کشور تماس گرفت ولی نتیجه‌ای به دست نیاورد. از سوی دیگر، سایروس ونس وزیر خارجه، به دیوید راکفلر، رئیس بانک چیس مانهاتان و نیز، کیسینجر، که از دوستان قدیم شاه بودند تلفن کرد و از آنها درخواست کرد برای متقاعد ساختن شاه در به تأخیر انداختن سفرش به آمریکا، با او همکاری کنند. راکفلر و کیسینجر، درخواست وزیر امور خارجه را رد کردند و با خشم فراوان رفتار دولت آمریکا را نسبت به کسی که سالها از دوستان ایالات متحده بوده است، مورد نکوهش قرار دادند.

سرانجام شاه پذیرفت که در آن موقع، نمی‌تواند به ایالات متحده برود. وی ناگزیر

9. Carter; Keeping Faith, p. 453.

10. Carter; p. 452.

زیر فشار فزایندهٔ مراکشیها و نیز با کمک دوستش راکفلر، توانست پناهگاهی در باهاما پیدا کند. روز ۳۰ مارس (۱۰ فروردین ۱۳۵۸)، شاه پس از دو ماه و ده روز توقف در مراکش، با هواپیمای اختصاصی سلطان حسن عازم باهاما شد.^{۱۱} از این تاریخ روابط بین شاه و دولت کارتر به تیرگی گرایید. شاه آشکارا در گفتگو با دوستانش، کارتر و سیاست او را عامل اصلی از دست رفتن تاج و تخت خود دانست. کیسینجر نیز در مبارزات خود علیه کارتر، زیر عنوان «چه کسی ایران را از دست داد» از این شعار استفاده کرد.

در باهاما

محل اقامت شاه در باهاما، خانهٔ شخصی جیمز کراسبی^{۱۲} رئیس هیئت‌مدیره استراحتگاههای بین‌المللی بود که به وسیله روبرت آرماتو^{۱۳} انتخاب شده بود. آرماتو از طریق نلسون راکفلر به استخدام شاه درآمد. وی قبلاً با اشرف خواهر شاه و نیز اردشیر زاهدی آشنایی داشت. در اواخر سال ۱۹۷۸ نامه‌ای از سوی راکفلر برای شاه به تهران برد، سپس با حفظ مقام رئیس دفتر امور تبلیغاتی راکفلر، به استخدام شاه درآمد و تا زمانی که شاه زنده بود این وظیفه را با شایستگی و وفاداری انجام داد.

خانه کراسبی در باهاما، که روزی ۱۰۰۰ دلار اجاره شده بود، از لحاظ امنیت و حفاظت وضع مناسبی نداشت. جهانگردانی که از پلاژ مجاور هتل عبور می‌کردند، می‌توانستند تراس ویلای محل اقامت شاه را ببینند. هنگامی که شاه، از آن خانه خارج می‌شد، با صدها جهانگرد دوربین به دست روبه‌رو می‌شد.^{۱۴}

پس از چندی زندگی برای شاه و همراهانش خسته کننده شد. نسبت به امنیت محل نگران بود، احساس بیماری می‌کرد، احزاب مخالف کشور باهاما، ادامهٔ حضور او را مورد انتقاد قرار داده بودند. به هر حال، شاه، دو ماه و چند روز، اقامت در آن جزیره را تحمل

۱۱. باهاما (Bahama)، مجمع‌الجزایری است در آنتیل‌ها، واقع در شمال کوبا. در سال ۱۴۹۲ کریستف کلمب در یکی از جزایر آن (سان‌سالوادور) پیاده شد و دنیای جدیدی را کشف کرد. مجمع‌الجزایر باهاما در سال ۱۹۷۳ از زیر بوغ استعمار انگلستان خارج و استقلال خود را بازیافت.

12. James M Crosby 13. Robert Armat

14. Pierre Salinger, **America Held Hostage**, The Secret negotiations, Doublday and Company, INC., New York, 1981.

کرد، و در همین ایام، به نوشتن خاطرات خود تحت عنوان «پاسخ به تاریخ» پرداخت. در این مدت دیوید راکفلر، هنری کیسینجر و جان مک کلوی^{۱۵} به کوششهای خود برای پذیرفتن شاه به آمریکا ادامه می‌دادند. روز ۷ آوریل کیسینجر به برژینسکی تلفن کرد، و موضوع سفر شاه را عنوان نمود. سپس به پیشنهاد برژینسکی با پرزیدنت کارتر تماس گرفت و پیشنهاد گذشته را تکرار کرد. رئیس‌جمهور، با خشم درخواست کیسینجر را رد کرد.

برژینسکی گزارش مذاکرات تلفنی با هنری کیسینجر را بدین شرح نقل کرده است:

«روز ۹ آوریل رئیس‌جمهوری را از مذاکرات تلفنی هفتم آوریل با کیسینجر آگاه ساختم و گفتم: او، از روش دولت در مخالفت با ورود شاه به آمریکا، سخت شکایت داشت. پرزیدنت آشکارا خشمگین شد و از من پرسید: اگر شما رئیس‌جمهور باشید چه می‌کنید؟ من در پاسخ گفتم: قضاوت من این است که باید نسبت به دوستانمان وفادار بمانیم...»^{۱۶}

دو روز بعد، راکفلر به دیدار کارتر رفت و مسئله سفر شاه را به آمریکا مطرح نمود. رئیس‌جمهوری با خشم و ناراحتی درخواست راکفلر را رد کرد. کیسینجر به نوبه خود، روز ۹ آوریل طی نطقی دولت کارتر را مورد انتقاد و حمله قرار داد و گفت: «شاه مانند یک هندی سرگردان دنبال یافتن بندری می‌گردد.»^{۱۷}

کارتر در دفتر روزانه خاطراتش، در توجیه مخالفت با ورود شاه به آمریکا، نوشت:

«... راکفلر، کیسینجر و برژینسکی ظاهراً یک طرح را دنبال می‌کنند [....] اوضاع از هنگامی که من پندگاهی به شاه عرضه کردم، تغییر کرده بود. اکنون عده زیادی از آمریکاییها در معرض خطر قرار دارند و لزوم فوریت برای ورود شاه به این کشور وجود ندارد.»^{۱۸}

هرچند کارتر با ورود شاه به آمریکا در آن موقع مخالف بود، ولی در اوایل ماه مه،

۱۵. مک کلوی، از شخصیت‌های منتقد اقتصادی و سیاسی آمریکا بود. سوابقی از قبیل رئیس بانک جهانی، کمیسر عالی آمریکا در آلمان و رئیس هیئت مدیره بانک چیس مانهاتان، داشت.

16. Brzezinski; *Ibid.*, p. 473.

17. Sick; *Ibid.*, p. 180.

18. Carter; *Keeping Faith*, pp. 452-453.

برای اعزام فرزندان او، به منظور ادامه تحصیل نسهیلانی انجام گرفت. در همین اوان بین شاه و کارتر پیامهایی مبنی بر اعزام فرج به آمریکا، در صورت نیازهای درمانی، رد و بدل شد. ونس وزیر خارجه با این درخواست مخالفت کرد، رئیس جمهوری گفت آماده است اجازه دهد همسر شاه بدین منظور وارد آمریکا شود، ولی فرج نپذیرفت.

مسئله عدم امنیت و ناراحتیهای مربوط به محل سکونت شاه و نیز خودداری دولت باهاما از تمدید ویزای اقامت او و همراهانش، شاه را وادار ساخت درصدد یافتن اقامتگاه دیگری برآید. وی بر این گمان بود که انگلیسیها در مورد تمدید نکردن ویزای اقامتش در باهاما، دست دارند. شاه، این گمان را در خاطراتش منعکس کرده است:

«... من درباره مقاصد انگلیسیها و سیاست انگلیس همچنان بدگمانم و هرگز دلیلی برای تغییر عقیده ام نیافته ام [...] دولت باهاما، در برابری تفاوتی آمریکاییها و خصومت مداوم انگلیسیها، قصد دارد ما را به رغم پولهای هنگفتی که خرج می‌کنیم، از آن کشور بیرون کند.»^{۱۹}

بار دیگر، مسئله مراکش تجدید شد و جستجو برای یافتن محل دیگری آغاز گردید. کارتر همچنان مخالف ورود شاه به آمریکا بود، تلاشهای کیسینجر، راکفلر، اشرف و زاهدی در این مورد به نتیجه نرسید. سرانجام شاه، برای اقامتگاه بعدی خود، به مکزیک روی آورد. از سوی دیگر، شاه با پرزیدنت لوپز پورتیلو^{۲۰} رئیس جمهور مکزیک، روابط دوستانه داشت. این دوستی از سال ۱۹۷۵، ضمن دیدار شاه از مکزیک و ملاقات با پورتیلو، که در آن موقع وزیر دارایی بود، ایجاد شده بود.

مداخله هنری کیسینجر و توصیه وزارت امور خارجه آمریکا، موجب شد که رئیس جمهوری مکزیک به رغم مخالفت وزیر خارجه آن کشور از شاه برای اقامت در مکزیک دعوت به عمل آورد. روز ۱۰ ژوئن ۱۹۷۹ شاه و همراهان، با یک هواپیمای کوچک کرایه‌ای عازم مکزیک شدند و در کورناواکا^{۲۱}، شهرک جنوب غربی مکزیکوسیتی فرود آمدند. روبرتو آرمانو ویلای گل سرخ را، با شرایط ایمنی طبیعی، برای اقامت شاه فراهم ساخته بود. شاه، پس از بازدید ویلا و گردش در اطراف آن، با کشیدن آه عمیقی گفت: «خداقل در اینجا می‌شود زندگی کرد.»^{۲۲}

19. Pahlavi, Answer to History, p. 15

20. Lopez Portillo

21. Carnavaca 22. Salinger, op.cit, p. 11.

بخش دوم بیماری مخفی شاه

سرانجام شاه پس از چند ماه سرگردانی می‌توانست در کورناواکا زندگی نسبتاً آرامی داشته باشد. اغلب، در خارج از ویلا، گردش می‌کرد و هنگامی که با اتومبیل به شهر می‌رفت گارد کوچک محافظ و امنیتی مخصوص با لباس سویل او را همراهی می‌کرد. در تابستان آن سال عده‌ای از دوستان و آشنایان، از جمله دیوید راکفلر، هنری کیسینجر و ریچارد نیکسون به دیدنش آمدند. به تنظیم کتاب خاطراتش، که مطالب آن را مارک مورس^۱ همکار آمریکایی آرمانو، تقریر می‌کرد، ادامه داد. بیشتر وقت خود را صرف مطالعه، بخصوص بیوگرافی شخصیت‌های تاریخی، می‌کرد. حتی در یکی از روزهای شنبه، در بازی تنیس دو نفری و چهار نفری شرکت کرد. اغلب شبها، با استفاده از پروژکتور، به تماشای فیلم‌های مورد علاقه اش می‌پرداخت.

روزی، رئیس پلیس کورناواکا، شاه را برای صرف ناهار به باشگاه پلیس دعوت کرد. او، ابتدا قصد داشت دعوت را رد کند، ولی بعد فکر کرد که رد این دعوت ممکن است موجب رنجش و ناراحتی افرادی شود که موجبات اجازه اقامت او را فراهم ساخته‌اند، لذا با چند تن از همراهان در آن میهمانی حضور یافت. هنگام صرف ناهار، ارکستر کوچکی، چند ترانه ایرانی نواخت. شاه در حالی که در جمع افراد پلیس و همراهانشان نشسته بود و با ناراحتی با آنها صحبت می‌کرد، اما سعی داشت خود را بی‌تکلف و خودمانی نشان دهد، پس از صرف ناهار، با عذرخواهی از اینکه ناراحت است، مجلس میهمانی را ترک کرد. یکی از همراهان از شاه پرسید آیا صحبت‌های افراد در حین ناهار او را ناراحت کرده بود، گفت: «نه، آنها مردمان مهربانی هستند، من واقعاً احساس ناراحتی می‌کنم. من ناخوش هستم.»^۲

سابقه بیماری شاه، مربوط به سالها پیش بود؛ بررسی سوابق موجود نشان می‌دهد^۳ که

1. Mark Morse 2. Salinger; Ibid., p. 12.

3. Dr. Lawrence K. Altman, Medical Correspondent of New York Times. The Shah's Health. A Political Gamble, Times Book, 26 May 1981, pp. 165-173.

در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) هنگامی که برای استفاده از تعطیلات تابستانی و ورزش اسکی به سویس رفته بود، متوجه شد که ناحیه بالای شکمش متورم شده است. در آن موقع، دو پزشک فرانسوی متخصص سرطان، به اسامی دکتر جان برنارد^۴ و دکتر ژرژ فلاندرن^۵ از پزشکان بیمارستان سن لوئی پاریس، پس از آزمایشات لازم بیماری او را سرطان لنف تشخیص دادند و به درمان وی پرداختند.

طی پنج سال، پزشکان فرانسوی، قرص کلورامبوسیل^۶ را که در آن موقع بهترین داروی ضد سرطان خفیف بود، تجویز کردند. در این مدت شاه، بیماری خود را مخفی نگاه داشته بود. اشرف، خواهر شاه گفت تا هنگام ورود برادرش از مکزیک به نیویورک از بیماری سرطان او، اطلاع نداشت. دولت ایالات متحده آمریکا، به رغم وسعت فعالیت «سیا» و دیگر سازمانهای اطلاعاتی، تا روز ۲۲ اکتبر ۱۹۷۹ که شاه در بیمارستان کورنل مدیکال سنتر نیویورک بستری گردید، از بیماری سرطان او بی‌خبر مانده بود. گفتنی است که اگر دولت آمریکا، از بیماری سرطان شاه در سال ۱۳۵۳ آگاه می‌شد، احتمالاً رویدادهای سالهای بعد و روند آن، شکل دیگری پیدا می‌کرد.

در سال ۱۹۷۸، مادر ۸۷ ساله شاه بیمار شد؛ سه تن پزشک آمریکایی متخصص سرطان، درمان او را به عهده گرفتند. آنان، به زودی متوجه شدند که او مبتلا به سرطان لنف است. پزشکان آمریکایی، طبق معمول پرسیدند آیا هیچ‌یک از اعضای خانواده پهلوی مبتلا به بیماری سرطان نشده‌اند؟ پاسخ این سؤال منفی بود. به بیان دیگر، شاه با خودداری از بیان این حقیقت که خود مبتلا به سرطان است، پزشکان را گمراه کرد. از سوی دیگر، مادرش تحت درمان پزشکان فرانسوی نبود، تا از آن طریق معلوم شود شاه نیز مبتلا به سرطان است.

شاه از سال ۱۹۷۴، تا سفر ژانویه ۱۹۷۹ به مصر و نیز طی دو ماه اقامت، در مراکش با مصرف داروی کلورامبوسیل تحت درمان بود. پس از ورود به باهاما، در ۳۰ مارس در سمت چپ گردنش برآمدگی مشاهده شد. در این موقع دکتر فلاندرن برای عیادت او به باهاما آمد و پس از آزمایشاتی که به عمل آورد، پیشرفت بیماری سرطان لنفاوی را تأیید کرد. با شدت یافتن بیماری مزمن شاه، باید معالجات جدی‌تری انجام می‌گرفت. در این مرحله، پزشکان آمریکایی، چنین بیماری را بستری می‌کنند و با انجام آزمایشهای لازم، و

نمونه برداری از موضع مورد نظر، و شناسایی نوع سرطان، به درمان مقتضی می‌پردازند ولی شاه برای بستری شدن در بیمارستان موافقت نکرد. دکتر فلاندرن برای درمان غده گردن و نیز ورم طحال، چهار داروی مختلف تجویز نمود. این سیستم شیمی درمانی پس از پنج بار، بهبود نسبی در وضع شاه به وجود آورد. در این موقع شاه به مکزیک نقل مکان کرده بود.

چندی بعد، وضع مزاجی شاه دوباره تغییر کرد. پوست بدنش زرد شد و علائم برفان ظاهر گردید. گاه تب و لرز می‌کرد. از اوایل اوت تا اواخر سپتامبر حدود ۲۰ پوند از وزن او کم شد. پزشکان مکزیک بیماری را مالاریا تشخیص دادند. رابرت آرماتو و ژوزف رید^۷ یکی از معاونان دیوید را کفلر، برای کمک به شاه، به مکزیک آمدند. هر دو، از بیماران دکتر بنجامین کین^۸ پزشک بیمارستان نیویورک و متخصص مالاریا و بیماریهای مناطق گرمسیری، بودند. آرماتو و ژوزف رید، پس از مشاهده حال شاه، دکتر کین را به مکزیک دعوت کردند.

دکتر کین روز ۲۵ سپتامبر وارد کورنواواکا شد. وی پس از معاینه شاه اظهار داشت که بیماری او، مالاریا نیست و چون داروهای تجویز شده تأثیری نداشته است باید برای انجام معاینات لازم، بستری شود. دکتر کین گفت می‌داند شاه مدتی تحت درمان پزشکان فرانسوی بوده، ولی از نوع بیماری او اطلاع ندارد. برفان می‌توانست نشانه سرطان باشد، ولی برای اطمینان یافتن از صحت تشخیص، باید آزمایشهای لازم انجام گیرد. دکتر کین درباره سابقه بیماری سرطان از شاه، سئوالی نکرد و شاه هم در این مورد چیزی نگفت.

بعدها، دکتر کین، در توضیح بیشتر در مورد تشخیص بیماری شاه گفت:

«من طیب او نبودم، من متخصص مالاریا و برفان هستم. طبیعتهای او فرانسوی بوده‌اند...»^۹

روز بعد، دکتر کین به نیویورک بازگشت.^{۱۰}

چند روز بعد، آرماتو از مکزیک به دکتر کین تلفن کرد و گفت: «بیماری شاه سرطان است. دکتر فلاندرن هم حضور دارد و می‌خواهد سابقه بیماری شاه را برای شما

7. Joseph V. Reed 8. Benjamin H. Keen

9. Dr. Lowrance K. Altman; Ibid., p. 166.

توضیح دهد.»

روبرت آرماتو معتقد بود که شاه باید تحت نظر و مراقبت پزشکی دکتر کین قرار گیرد. وی امید داشت شاید بدان وسیله بتواند او را در بیمارستان نیویورک بستری کند و دیگر پزشکان متخصص آمریکایی بیمار را تحت درمان قرار دهند.

روز ۱۸ اکتبر، دکتر کین به کورناواکا بازگشت. دکتر فلاندرن سوابق ۲۵ صفحه‌ای بیماری شاه را در اختیار او گذاشت و معلوم شد شاه از مدنها قبل به بیماری سرطان طحال و خون مبتلا بوده و تا کنون بانجویز روزانه چند قرص و کپسول، بیماری او مهار شده است. دکتر فلاندرن افزود: «با بزرگ شدن طحال و ظاهر شدن دوباره غده گردن، مداوا و معالجات گذشته، ثمربخش نیست.»

در این موقع دکتر کین و دکتر فلاندرن و دیگر پزشکان مکزیکی آزمایشهای جدیدی روی بیمار، به عمل آوردند. کین نتیجه آزمایشها را به شاه نشان داد و معلوم شد که او مبتلا به پنج بیماری مختلف و مهلک می باشد که یکی از آنها یرقان است. او به شاه گفت: «وقتی بیماری یرقان وجود دارد، باید ظرف ۴۸ ساعت عمل شود، شما هفت هفته است در این حال به سر می برید.» دکتر کین برای شاه توضیح داد که ابتدا باید انسداد کیسه صفرا را مداوا کرد. سپس به طحال و غده گردن و تنظیم گلبولهای خون پرداخت.

دکتر کین و شاه درباره امکانات مختلف عمل جراحی، در ایالات متحده آمریکا و مکزیک گفتگو و تبادل نظر کردند. دکتر کین آمریکا را ترجیح داد و به شاه گفت که در آمریکا حداقل شش مرکز مجهز، برای استفاده از تیمهای پزشکی وجود دارد. ولی شاه تمایلی به رفتن به آمریکا نداشت و گفت: «من هرگز به جایی نمی روم که مورد استقبال قرار نگیرم.»^{۱۰}

روز ۱۹ اکتبر دکتر کین به نیویورک بازگشت و به تلاش وسیعی به منظور اعزام شاه از مکزیک به آمریکا و بستری شدن و انجام عمل جراحی او پرداخت.

بخش سوم شاه مخلوع در آمریکا^۱

دکتر کین، پس از بازگشت از مکزیک، با دکتر ابن دستین^۱ مدیر امور پزشکی وزارت امور خارجه آمریکا تماس گرفت و وخامت وضع شاه و تشخیص و توصیه پزشکان را برای او شرح داد. کین گفت که می‌تواند یک تیم پزشکی برای درمان شاه در مکزیک فراهم کند ولی اگر او برای انجام عمل جراحی به بیمارستان نیویورک فرستاده شود، بهتر خواهد بود.

روز ۲۰ اکتبر مشاور پزشکی وزارت امور خارجه درباره مذاکراتش با دکتر کین و مشاور پزشکی سفارت آمریکا در مکزیک گزارشی رسمی تسلیم وزیر امور خارجه کرد. در این گزارش دکتر دستین، ضمن تأیید نظریه دکتر کین در مورد «لزوم انجام چند آزمایش مهم از شاه، که امکانات تکنیکی آن در مکزیک فراهم نیست» خاطرنشان کرده بود که اوضاع از جنبه پزشکی فوریت دارد و شاه باید هرچه زودتر مورد عمل جراحی قرار گیرد.^۲

این گزارش همراه با پیشنهاد ونس وزیر امور خارجه، به وسیله کریستوفر، برای اطلاع پرزیدنت کارتر به کمپ دیوید فرستاده شد (ونس به بولیوی رفته بود). ونس با ورود شاه به نیویورک، به منظور درمان بیماریش، صرفاً از جنبه بشردوستانه موافقت کرد، و در عین حال توصیه کرده بود به فوریت با بازرگانان نخست وزیر دولت موقت در تهران تماس بگیرند و با اعلام وضع بیماری شاه، گفته شود که به دلایل انسان دوستی، باید به بیمار، اجازه ورود به آمریکا داده شود تا تحت درمان قرار گیرد. اگر واکنش منفی ایران چندان شدید نبود، شاه را می‌توان در آمریکا پذیرفت.

روز شنبه ۲۱ اکتبر بروس لینگن کاردار سفارت آمریکا در تهران، همراه با هنری

۱. در تاریخ ۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ در ایران همه‌پرسی انجام شد و اکثریت فریب به اتفاق مردم به انحلال رژیم سلطنتی و تشکیل جمهوری اسلامی رأی دادند.

2. Eben H. Destun 3-4. Sick; *ibid.*, p. 184.

پرشت که به تازگی به تهران رفته بود، به دیدار بازرگان نخست‌وزیر و ابراهیم یزدی وزیر خارجه رفتند. لینکن با تشریح وضع بیماری شاه گفت واشینگتن تصمیم دارد، صرفاً از جنبه انسانی‌دوستی، به شاه اجازه ورود به آمریکا دهد. وی تأکید کرد که این اقدام انگیزه سیاسی ندارد و به معنای اجازه اقامت دائم به شاه در آمریکا نیست.^۴

بازرگان و یزدی از شنیدن این خبر ناخوشایند، شگفت‌زده شدند. آنان معتقد بودند که ورود شاه به آمریکا مشکلاتی به بار خواهد آورد، از سوی دیگر، صحت ادعای نمایندگان سیاسی آمریکا را درباره وضع شاه با تردید تلقی کردند، ولی واکنش آنها، رویهمرفته شدید نبود. بازرگان و یزدی خواستار رسیدگی به صحت و سقم چگونگی بیماری شاه به وسیله پزشکان ایرانی شدند. آنها مصرانه می‌خواستند که درمان شاه، در محل دیگری، غیر از آمریکا، مثلاً در کشورهای اروپای غربی انجام شود و افزودند: «اگر هم قرار است شاه وارد آمریکا شود، نگزاس را به نیویورک ترجیح می‌دهند، زیرا شاه در نیویورک به سهولت به عناصر ضد انقلاب دسترسی خواهد داشت.»

لینکن و پرشت، موافقت کردند که نام دو پزشک ایرانی را که یزدی معین می‌کند به شاه معرفی کنند، تا ببینند نتیجه کار به کجا خواهد رسید.^۵ سپس کاردار سفارت آمریکا درخواست تأمین امنیت و حفاظت بیشتر سفارت آمریکا را در تهران کرد. روز بعد تعداد دیگری پلیس، به افراد مأمور حفاظت اطراف سفارت با نظارت رئیس پلیس تهران، افزوده شد.

پرشت و لینکن، گزارش مذاکرات خود را، با نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه ایران به واشینگتن اطلاع دادند. روز ۲۱ اکتبر پرزیدنت کارتر دستور ورود شاه را به آمریکا صادر کرد.^۶ کارتر در یادداشت‌های روزانه خود نوشت:

«به برژینسکی گفتم اجازه داده شود شاه برای درمان بیماریش در بیمارستان به نیویورک بیاید. این موضوع به سفارت‌تعمان در ایران نیز اطلاع داده شود. ۲۰ اکتبر ۱۹۷۹.»^۷

۵. برای معاینه شاه به وسیله پزشکان ایرانی همراه با پزشکان آمریکایی، اقدامی صورت گرفت. ولی کاخ سفید و خانواده شاه، پیشنهاد معاینه شاه توسط دو پزشک ایرانی را نپذیرفتند.

6. Sick; All Fall Down, pp. 184-185.

7. Carter; Keeping Faith, p. 456.

همزمان با صدور دستور رئیس جمهوری، با ژوزف ریبه، رئیس دفتر راکففر تماس گرفته شد و اعلام گردید که شاه، به شرط اینکه پس از پایان درمان، به محل اقامتش در مکزیک مراجعت کند و نیز متعهد شود که هنگام توقف در آمریکا فعالیت سیاسی نکند، می‌تواند وارد ایالات متحده شود.

در این موقع شاه، شخصاً با رئیس جمهوری مکزیک تماس گرفت؛ پرزیدنت لوپز پورتنلو، در ۱۹ اکتبر به او اطمینان داد که پس از پایان معالجه، می‌تواند به مکزیک بازگردد.

شب ۲۲ اکتبر (۳۰ مهر ۱۳۵۸)، شاه و همراهان، مکزیک را با یک هواپیمای کرایه‌ای ترک کردند. نخست، هواپیما در فورت لودردالا، در فلوریدا، برای انجام تشریفات گمرکی فرود آمد. دو ساعت بعد، هواپیما به نیویورک پرواز کرد و کمی قبل از نیمه‌شب، در فرودگاه لاگاردیا، به زمین نشست و در محل دورافتده‌ای، که یک گروه کوچک افراد پلیس نیویورک متمرکز شده بودند، متوقف گردید. روزنامه‌ها، خبر عزیمت شاه را از مکزیک، چاپ کردند، وئی هنگام ورود او به نیویورک فیلمبرداری تلویزیون حضور نداشت. شاه خسته و نوب‌دار از هواپیما پیاده شد و با اتومبیل به بیمارستان منتقل گردید.^۸

عمل جراحی

شاه، پس از انتقال به بیمارستان نیویورک، در یک آپارتمان دو اتاق، در طبقه هفدهم به نام «دیوید نیوسام» بستری شد. دیوید نیوسام، نام معاون امور سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا بود. وی بعدها گفت: بدون اجازه او، شاه از نامش استفاده کرده و این خبر را، در روزنامه‌ها خوانده است.^۹

در مجاورت سوئیت شاه، چند اتاق، برای همراهان او اختصاص یافت. عبور و مرور در راهروهایی که به اتاق شاه و همراهان مربوط می‌شد، ممنوع گردید. بخشهای دیگر نیز، تحت مراقبت دائم قرار گرفت. تنها افراد مجاز، با حداکثر مراقبت، اجازه عبور از راهروها را داشتند. در خارج از بیمارستان نیز، اقدامات امنیتی شدید، پیش‌بینی شده بود. افراد پلیس، بیست و چهار ساعته همه درهای ورودی بیمارستان را زیر نظر داشتند،

8. Salinger; op.cit, p. 26.

9. Altman, MD.; The Shah's Health, op.cit, p. 169.

کارکنان بیمارستان، که در گذشته، با ارائه کارت شناسایی وارد ساختمان می‌شدند، پس از بستری شدن شاه، تحت کنترل شدید قرار گرفته بودند.

پزشکان بیمارستان، از حضور شاه ناراحت و اغلب معترض بودند. برخی می‌گفتند که نباید در آنجا تحت درمان قرار می‌گرفت. گروهی بر این عقیده بودند که باید مسئولیت پزشکی را رعایت کنند. برخی می‌گفتند پس از پایان معالجه و بهبودی شاه، بایستی به ایران عودت داده شود و تحت تعقیب قرار گیرد. جمعی نیز امیدوار بودند که شاه، مراتب حق شناسی خود را با پرداخت هدیه قابل ملاحظه‌ای، پاسخ خواهد داد. شاه در گذشته مبلغ یک میلیون دلار به مرکز سرطان‌شناسی «ممبریال سلون - کترینگ»^{۱۰} هدیه داده بود.

یک روز پس از ورود شاه به بیمارستان نیویورک و انجام چند آزمایش مختلف، معلوم شد که برفان او، به علت انسداد مجرای صفرا می‌باشد. دکتر کین معتقد بود که طی عمل جراحی باید کیسه صفرا و سنگهای آن، همچنین طحال بیمار برداشته شود ولی جراحان دیگر این نوع عمل را روی بیمار خطرناک می‌دانستند. سرانجام توافق شد که ابتدا کیسه صفرا را عمل کنند و برداشتن طحال را به بعد موکول نمایند. این عمل در بامداد روز بعد انجام شد.

یک هفته پس از عمل کیسه صفرای شاه، پرتونگاری نشان داد که هنوز مجرای کیسه صفرا، مسدود است. معلوم شد یک سنگریزه در کیسه صفرا، باقی مانده است. پزشکان اغلب نظر کردند که عمل جراحی دوم، پس از آنکه شاه بنهٔ بیشتری پیدا کرد، مورد مطاعه قرار گیرد. از آن پس، برای ادامهٔ معالجهٔ بیمار، روش شیمی‌درمانی و پرتودرمانی تجویز شد و پس از چند روز، شاه بهبودی نسبی پیدا کرد، و با تماشای برنامه‌های تلویزیون، به تدریج قوای جسمانی‌اش را بازیافت. چند تن از دوستانش، از جمله هنری کیسینجر، دیوید راکفلر، فرانک سیناترا، و ریچارد هلمز از او عیادت کردند.

اعتراض به حضور شاه و گروگانگیری

در ۲۴ اکتبر، یعنی روز بعد از عمل شاه، گروهی از ایرانیان مقیم آمریکا، که بیشتر آنها

دانشجو بودند، در اعتراض به ورود شاه به آمریکا، در اطراف بیمارستانی که شاه در آن بستری بود، گرد آمدند و به تظاهرات علیه او و دادن شعار «مرگ بر شاه» پرداختند. این تظاهرات، در روزهای بعد نیز، تکرار شد و خیر آن، همراه با تصاویر تظاهرکنندگان، در روزنامه‌ها و اخبار تلویزیون و رادیو آمریکا پخش شد. در همین اوان، اخبار تظاهرکنندگان در ایران، در برابر سفارت آمریکا در تهران، در حالی که مردم خشم خود را نسبت به ایالات متحده نشان می‌دادند، انتشار می‌یافت و شاه، اغلب این تظاهرات را از تلویزیون تماشا می‌کرد.

روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ (۴ نوامبر ۱۳۷۹) صدها تن از تظاهرکنندگان، که از پیش سازمان داده شده بودند از دیوارهای سفارت آمریکا در تهران بالا رفتند و بی‌آنکه با مقاومت چشمگیری از سوی افراد پلیس و معدود تفنگداران دریایی داخل سفارت روبه‌رو شوند، در فاصله کمتر از یک ساعت و نیم، تمام نقاط سفارت را تصرف کردند و ۶۶ تن آمریکایی را که در محل بودند، به گروگان گرفتند و آنها را با چشمها و دستهای بسته در ساختمانهای سفارت زندانی کردند. رهبر تظاهرکنندگان گفت که آنها دانشجویان پیرو خط امام هستند و خواستار استرداد شاه جنایتکار به ایران و محاکمه او می‌باشند.^{۱۱}

دو روز بعد، بازرگان نخست‌وزیر استعفا کرد. بازرگان متهم شد که در الجزایر بدون اجازه با برژینسکی، رئیس شورای امنیت ملی کاخ سفید، ملاقات کرده است.^{۱۲} در

۱۱. روزنامه‌ها، ۱۳ آبان ۱۳۵۸.

۱۲. برژینسکی داستان ملاقاتش را با مهندس بازرگان بدین شرح روایت کرده است:

«... اول نوامبر، به منظور شرکت در بیست و پنجمین سالگرد جشن استقلال الجزایر، در رأس هیئت نمایندگی آمریکا در الجزیره بودم. به درخواست مهدی بازرگان نخست‌وزیر، در هتل محل اقامتش با او ملاقات کردم. در این دیدار، دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه و مصطفی علی چمران، وزیر دفاع، حضور داشتند. مذاکرات ما، تنها به وضع شاه و آمدن او به آمریکا اختصاص نداشت و بیشتر در زمینه روابط کلی بین دو کشور ایران و آمریکا بود. من، این نکته را یادآور شدم که ایالات متحده آمریکا، علیه ایران نوظنه نکرده در آینده نیز دیگران را تشویق بدین کار نخواهد کرد. اما آماده‌ایم در همه زمینه‌ها با شما همکاری کنیم [...] آمریکا و ایران، منافع مشترک اساسی دارند، ما نمی‌دانیم شما چه می‌خواهید تا انجام دهید [...] ایالات متحده آماده است در زمینه بسط امور امنیتی، اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی، اقداماتی به سود شما انجام دهد.» [...] چمران موضوع کمکهای نظامی به ایران را مطرح کرد. من، بی‌آنکه وعده‌ای داده باشم، این درخواست را غیرعملی

ساعت ۸ صبح آن روز رابرت آرماتو، خیر اشغال سفارت آمریکا را به شاه اطلاع داد. واکنش اولیه شاه، مربوط به اشغال غیرمنتظره سفارت نبود، بلکه از ضعف دولت کارتر بود، که چگونه دانشجویان جرئت کرده‌اند با این عمل خود، آمریکا را مورد تحقیر و اهانت قرار دهند. وی چندی بعد گفت:

«ملت من مانند بچه‌ها هستند؛ اگر به آنها اجازه دهید، یک آب‌نیات از جعبه بردارند و به آنها چشم‌غره نروید، آب‌نیات دیگری برمی‌دارند و این کار را تا آخرین

ندانستم.

سپس موضوع شاه مطرح شد؛ بزدی، که در آمریکا تحصیلات دکتری خود را طی کرده، با ژست رادیکال‌گرایانه، توأم با منانت، حمایت‌های گذشته ما را از شاه عنوان کرد و خاطر نشان ساخت که «حضور او در ایالات متحده، ما را ناراحت کرده است» و افزود: «به فرض آنکه شاه شخصاً در آمریکا فعالیت نکند، اطرافیانش دست به کار خواهند شد. ملت ما، حضور شاه را در ایالات متحده، به عنوان مداخله و خواست آمریکا تلقی می‌کند» بزدی، این نظریه را که شاه به دلیل بیماری و برای درمان از آمریکا درخواست پناهگاه کرده است، ساختگی و مسموم دانست.

من بیدرنگ این ادعا را رد کردم و گفتم: «این بحث، تحقیرانگیز و اهانت‌بار است و من نمی‌توانم این گونه اهانت را، از طرف شما تحمل کنم. پناهندگی دادن به افراد، از سنت‌های کشور شماست. در سال ۱۹۹۱ ایران بسیاری از لهستانی‌های پناهنده را پذیرفت و این عمل ایران مورد ستایش قرار گرفت. اکنون، مردی بیمار به ما روی آورده و نمی‌خواهم علیه اصولی که بدان پایبند می‌باشیم، عمل کنیم.»

در این موقع بازرگانان، ایران کهنسال ایرانی، با ریش در چانه زیبا و موی مؤدبانه‌اش، وارد بحث شد و پیشنهاد کرد برای اینکه مردم ایران قانع شوند که شاه بیمار می‌باشد، شایسته است پزشکان ایرانی او را معاینه کنند. من باز دیگر یادآور شدم که «حضور شاه در آمریکا، جنبه سیاسی ندارد، او مرد بیماری است و بر اساس اصول و قوانین کشور ما، تحت درمان قرار خواهد گرفت.»

سپس موضوع دارای شاه مطرح شد. من به آنها گفتم که در دادگاه‌های ما باز است و هر وقت که بخواهند می‌توانند قضیه را به دادگاه احاله کنند. مذاکرات ما، دوستانه پایان یافت و من بی‌درنگ، خبر مذاکراتمان را به رئیس جمهوری و وزیر خارجه اطلاع دادم...

روز ۴ نوامبر، شیوه‌جویان ایرانی، سفارت را اشغال کردند. دو روز بعد، بازرگانان ناگزیر کناره‌گیری کرد. من نمی‌دانم انگیزه بازرگانان از مذاکره با من چه بود. آیا اگر من از گفتگو با او امتناع می‌کردم، افراطیون ایرانی، این اقدام مرا، دلیل بیشتری از دشمنی آمریکا نسبت به ایران تلقی نمی‌کردند و دولت ایالات متحده آمریکا متهم نمی‌شد که از حضور در یک مذاکره مهم امتناع کرده است؟ [....] منطق انقلابی بر این روند بود که ایران، به تدریج به دست افراطیون بیفتد. (زیبگنیو برزیلنکی، قدرت و اصول، ترجمه از متن انگلیسی، صفحه ۴۷۳).

آب‌نیات موجود در جعبه ادامه می‌دهند. این درست همان واقعه‌ای است که در تهران اتفاق افتاده. آنها به میزان ضعف دولت کزتری برده‌اند و بدون احساس نرس، متوالیاً به او سیلی می‌زنند.^{۱۳}

آمریکاییها حمله به سفارت و گروگانگیری دیپلماتهای خود را با شگفتی و نگرانی تلقی کردند. پرزیدنت کارتر این حادثه را فراموش نشدنی توصیف کرد و نوشت:

«یکشنبه ۴ نوامبر، روزی که هیچ‌گاه آن را فراموش نمی‌کنم. اوایل صبح، پرزینسکی تلفن کرد و گفت سفارتمان در تهران به وسیله جمعیتی حدود ۳۰۰۰ تن اشغال شده و پنجاه یا شصت تن از کارکنان آن را دستگیر کرده‌اند [...] ما بسیار ناراحت شدیم ولی امیدوار بودیم که دولت ایران هرچه زودتر حمله کنندگان را از سفارت بیرون خواهد کرد و دیپلماتها آزاد خواهند شد. ما و دیگر ملتها، بارها در معرض این گونه حملات قرار گرفته بودیم ولی تا جایی که می‌اطلاع داریم، دولتهای مماندار، هنگام تهدید دیپلماتها، از حمایت آنها، دریغ نکرده بودند...»^{۱۴}

حضور شاه در آمریکا، مشکلات روزافزونی برای دولت کارتر فراهم ساخته بود. واشینگتن به او فشار می‌آورد به محض اینکه وضع مزاجی اش اجازه دهد، امریکا را ترک کند. خود شاه نیز مایل به ادامه اقامت در آمریکا نبود و در عین حال درباره محل تبعید آینده اش می‌اندیشید. پس از عمل جراحی، غده سرطانی روی گردنش، با چند بار رادیوتراپی، فروکش کرد. شاه اطمینان داشت پس از خروج از بیمارستان نیویورک، به مکزیک باز خواهد گشت. پرزیدنت لوئیز پورتلو، دو بار به او گفته بود که باید مکزیک را خانه خودش تلقی کند. از لحاظ اطمینان بیشتر به‌طور مرتب با دفتر رئیس جمهوری مکزیک تماس داشت. در این تماسها پیوسته به او اطمینان داده می‌شد که همه چیز برای مراجعت او، در روز یکشنبه ۲ دسامبر پیش‌بینی شده است، بدین منظور، روبرت آرمانو، مارک مورس و سایر همکاران خود را به کورناواکا فرستاد. آنها، ویلای محل اقامت شاه را از هر جهت آماده ساختند، گارد شخصی شاه نیز در محل مستقر گردید.

روز جمعه ۳۰ نوامبر (۹ آذر ۱۳۵۸)، دو روز قبل از تاریخ عزیمت شاه و همراهان به مکزیک، ژنرال کنسول مکزیک در نیویورک به آرمانو اطلاع داد که برای یک امر فوری با او ملاقات کند. آرمانو، که در بیمارستان بود در ساعت ۸:۱۵، در رستورانی در خیابان

پنجاه و هفتم، قرار ملاقات گذاشت. همین که به رستوران وارد شد و روی صندلی نشست، کنسول به او گفت «شاه نمی‌تواند به مکزیک مراجعت کند. البته، برای دویا سه روز، تا خاتمه مدت ویزای توریستی، اشکال ندارد، ولی بیشتر نه...» آرماتو پاسخ داد: «باور نمی‌کنم. همین امروز صبح نأید کاخ رئیس جمهوری را برای بازگشت شاه دریافت کردیم.»

کنسول گفت: «همان است که گفتم! همه قول و قرارهای گذشته لغو شد. شاه دیگر نمی‌تواند در مکزیک اقامت کند. باور نمی‌کنید؟ به سفیر تلفن کنید. او، این دستور را از مکزیکو دریافت کرده است.»

شاه پس از اطلاع از دستور لغو اجازه بازگشت به مکزیک، چند لحظه به آرماتو خیره شد، سپس با ناباوری گفت: «چرا؟!»

عزیمت شاه از بیمارستان به مکزیک برای روز ۲ دسامبر پیش بینی شده بود، اکنون که نمی‌توانست به مکزیک برگردد، کجا می‌توانست برود؟ در آن موقع هیچ راه حلی به نظر نمی‌رسید، خود شاه نیز نمی‌توانست با دولت‌های خارجی تماس بگیرد و مذاکره کند، زیرا دیگر موقعیت دیپلماتیک نداشت. سرانجام با مشورت آرماتو تصمیم گرفت به آپارتمان خواهرش اشرف، در محله مانهاتان نیویورک برود.

آرماتو، برای اطلاع دولت آمریکا، به وزارت خارجه تلفن کرد و تصمیم شاه را مبنی بر رفتن به خانه خواهرش به نیوسام، معاون وزیر اطلاع داد. نیوسام بی‌درنگ مخالفت کرد! آرماتو که با شنیدن این پاسخ خونسردیش را از دست داده بود، فریادکنان گفت: «این تنها کاری است که یک متصدی روابط عمومی، مانند من می‌تواند انجام دهد. شما باید برای یافتن محل دیگری به او کمک کنید، پناهگاه امن، وسیله مسافرت و مراقبتهای پزشکی او را تأمین نمایید، در غیر این صورت به «بیکمان پلیس» آپارتمان خواهرش خواهد رفت.»^{۱۵}

بامداد روز بعد، لوید کاتلر^{۱۶} رئیس هیئت مشاوران کاخ سفید، به منظور ملاقات محرمانه با شاه، از واشینگتن به نیویورک پرواز کرد. انتخاب کاتلر حاکی از اهمیت ادامه حضور شاه، از نقطه نظر دولت کارتر بود. کاتلر، به نمایندگی و به نام دولت آمریکا از شاه دعوت کرد دوره نقاهت خود را در پایگاه هوایی لاکلند^{۱۷} در تگزاس، که از مراکز

15. Salinger, *Ibid.*, p. 69

16. Floyd Culther 17. Lackland

نظامی مجهز به تأسیسات بیمارستانی عالی است، بگذرانند. کاتلر افزود که دولت ایالات متحده آمریکا برای یافتن محل اقامت دائمی شاه، در دیگر کشورها اقدام خواهد کرد. این محل شاید پاراگوئه، یا آفریقای جنوبی بود.

روز ۸ نوامبر، شاه طی بیاناتی، از اقدام دانشجویان در گروگان گرفتن اعضای سفارت آمریکا در ایران اظهار تأسف کرد و گفت: اگر، خارج شدن او از ایالات متحده به حل مسئله کمک کند، این کار را خواهد کرد. ولی پزشکان به او گفته بودند که مسافرت او در حال حاضر، نتایج وخیمی خواهد داشت. با این حال، شاه برای ترک آمریکا اصرار می‌ورزید، زیرا می‌دانست که آمریکاییها مایل به ادامه اقامتش نیستند. شاه در مصاحبه‌ای، به مناسبت روز شکرگزاری، در پاسخ به این سؤال که آیا برای گروگانها پیامی دارد، بی‌درنگ پاسخ داد: «من درباره گروگانها حرفهایم را گفته‌ام.» وی، در برابر اصرار باربارا واترز که می‌خواست از او جوابی دریافت کند گفت: «دیگر در این مورد حرفی برای گفتن ندارم.»^{۱۸}

شاه با استفاده از تلویزیون و مطالعه مطبوعات آمریکا، از میزان خشم و ناراحتی آمریکاییها نسبت به خود آگاه بود. از انتشار خبرهای مربوط به دارایی و ثروت چند میلیارد دلاریش، و روگردانی رؤسای کشورهای که در گذشته او را ستایش می‌کردند و اکنون از قبول او برای زندگی در کشورشان خودداری می‌کردند، رنج می‌کشید. شاه جیمی کارتر را، مسئول همه مصائب و بدبختیهای خود می‌دانست.^{۱۹}

دکتر هیبارد وبا امز^{۲۰}، رئیس بیمارستان نیویورک، پیش از عزیمت شاه از نیویورک به پایگاه لاکلند، گفت: «شاه به حدی بیمار بود که احتمال داشت طی عمل جراحی بمیرد. من گمان می‌کنم که او بیش از یک سال زنده نخواهد ماند، حتی تا ده ماه دیگر می‌میرد.»

در کنفرانس پزشکان بیمارستان نیویورک، دکتر مورتون کولمن^{۲۱} پزشک متخصص سرطان که شاه را معالجه می‌کرد گفت: «شانس بهبودی شاه برای زنده ماندن مدت طولانی پنجاه - پنجاه است. برای ادامه درمان، شاه باید در نیویورک بماند و برای مدت لااقل شش ماه، و شاید یکسال و نیم، شیمی‌درمانی شود.»^{۲۲}

18. Salinger; Ibid, p. 67. 19. Ibid; p. 68.

20. Hibbard E. Williams 21. Morton Coleman

22. The Shah's Health; op.cit. pp. 169-70.

خود شاه نیز می‌دانست که با وجود تعام مراقبت‌ها، بیش از چند ماه زنده نخواهد ماند. صبح روز ۲ دسامبر، شاه را پس از ۴۱ روز اقامت در بیمارستان نیویورک با صندلی چرخ‌دار از اطاق خارج کردند و زیر نظر و مراقبت افراد مسلح «اف.بی.آی» از خیابانهای نیویورک، به فرودگاه بردند و از آنجا با هواپیمای دی.سی.۹۰، نیروی هوایی آمریکا عازم تگزاس شدند و حدود یک ساعت بعد، به پایگاه هوایی لاکلند رسیدند.

بخش چهارم دوران در بدری

در جشنجوی پناهگاه

ژنرال اِکِرْ فرمانده پایگاه هوایی، با فرصت کمی که در اختیار داشت و به ملاحظات امنیتی، توانست ساختمان سرویس روانی بیمارستان پایگاه را برای اقامت موفقی شاه انتخاب کند ولی شاه و همسرش با ملاحظه میله‌های پنجره اتاقها، بکه خوردند و از اقامت در آن محل امتناع کردند. ژنرال اِکِرْ، شاه و همراهانش را به ساختمانی که مخصوص میهمانان افسران پایگاه بود فرستاد تا محل دیگری برای آنها آماده شود.

در لاکلند، وضع مزاجی شاه به سرعت رو به بهبود می‌رفت، احساس می‌کرد در محیط مائوسمی زندگی می‌کند. افسران آمریکایی به دیدار او می‌آمدند، برخی از آنها در ایران خدمت کرده بودند و با اشتیاق خاصی سعی داشتند برای او وضعی فراهم کنند که احساس ناراحتی نکند. افسران مزبور اغلب درباره مسائل نظامی جهانی و پیشرفتهای مربوط به سلاحهای جدید بحث می‌کردند. این نوع صحبتها موجب انبساط خاطر شاه می‌شد و به تدریج فشارهای روحی او را سبک می‌کرد.

روز جمعه ۷ دسامبر، رویدادی خشونت‌بار، آرامش او را از میان برد؛ یک ساعت بعد از ظهر، خواهرزاده ۳۴ ساله‌اش، شهریار مصطفی شفیق، پسر اشرف، هنگامی که از خرید روزانه بازمی‌گشت، در نزدیک محل اقامتش در پاریس، خانه شماره ۳۰ ویلای دوپُن، به وسیله یک جوان موتورسیکلت سوار، با شلیک دو گلوله به قتل رسید. ضارب نیز فرار کرد.

شهریار، معاون فرماندهی نیروی دریایی بود. وی پس از پیروزی انقلاب به فرانسه گریخت و در پاریس زندگی می‌کرد. روبرت آرماتو، در ساعت ۹ صبح آن روز، شاه را از این حادثه آگاه ساخت. شاه با شنیدن این خبر، مدنی به آرماتو خیره شد، سپس گفت: «او، افسر فداکار و وطن‌پرستی بود.» در تهران، حجت‌الاسلام خلیفائی، حاکم

شرع، بلافاصله مسئولیت این قتل را به عهده گرفت و گفت: «هنگامی که مسلمانان مبارز در جستجوی اشرف بودند، پسرش را که یکی از عوامل پلید و فاسد رژیم پهلوی بود، یافتند و کشتند.»^۲

کمی بعد، یعنی پیش از ظهر آن روز شاه مطلع شد که یکی از دوستان دوران کودکیش در طرح توطئه قتل شهریار، دست داشته است.^۳ شاه که سخت افسرده شده بود افزود:

«برای من باورکردنی نیست، فردی که تا این حد به من نزدیک بود، به این درجه از پستی و ذنات تنزل کند و مرتکب چنین کاری شود. باور کردن این موضوع عقیده و ایمانم را از همه خصائل انسانی و بشردوستی، سلب می‌کند.»^۴

۰ ۰

از هفته دوم ماه دسامبر، آمریکاییها، بدین نتیجه رسیدند که بحران گروگانها تا زمانی که شاه در خاک آمریکا است، حل شدنی نیست. شاه نیز به خوبی بدین نکته واقف بود و آمادگی خود را برای ترک آمریکا، ابراز داشته بود.

از میان کشورهایی که دولت آمریکا از آنها برای شاه درخواست پناهندگی کرد، تنها مصر پاسخ مثبت داده بود. ولی دولت آمریکا تمایل به عزیمت شاه به آن کشور نداشت، زیرا پس از امضای قرارداد صلح مصر و اسرائیل، و دگرگونیهایی که در روابط کشورهای عرب و مصر، به وجود آمده بود، عزیمت شاه به آن کشور، مشکلات تازه‌ای برای دولت انورسادات فراهم می‌ساخت. با توجه به این گونه مسائل، سرانجام پاناما، مناسبترین محل، برای اقامت شاه در نظر گرفته شد.

هنگامی که شاه در باهاما اقامت داشت، دولت پاناما، تمایل خود را برای پناهندگی شاه و اقامت او در آن کشور اعلام کرده بود ولی شاه نمایندگی به عزیمت و زندگی در آنجا نشان نداد. اکنون که هیچ کشوری حاضر به پذیرفتن شاه نبود، رهبران پاناما به دولت آمریکا اطلاع دادند که دعوت گذشته آنها، همچنان به قوت خود باقی است. ژنرال

2-3. Salinger; op.cit, p. 85.

۴. شایع بود که حسین فردوس، طراح قتل بوده است. فردوست از کودکی با شاه دوست بود و همراه او برای تحصیل در دبیرستان به سویس اعزام شد و مدارج ترقی را با درجه ارشدی طی کرد. فردوست به منزله چشم و گوش شاه بود و آخرین شغل او، رئیس دفتر اطلاعات ویژه بود. او در سال ۱۳۶۹ در تهران با بدنامی مُرد.

توریخوس^۵ گفت: «همه چیز برای پذیرایی و استقبال از او، آماده است.»^۶ روز ۱۱ دسامبر، هامیلتون جردن^۷، رئیس دفتر کاخ سفید، که نقش اساسی را در مذاکرات مربوط به امضای قرارداد پاناما ایفا کرد، و با ژنرال عمر توریخوس، مرد قدرتمند پاناما، دوستی داشت، به‌طور محرمانه و به عنوان نماینده شخصی رئیس جمهوری، برای مذاکره با رهبران پاناما، به آن کشور پرواز کرد و پس از اطلاع از آمادگی دولت پاناما، برای پناه دادن به شاه، به پایگاه هوایی لاکلند رفت تا همراه لوید کانلر، مشاور کاخ سفید، نزد شاه بروند و در مورد محل اقامت جدید وی، در پاناما مذاکره کنند.

به‌رغم مخالفت روبرت آرماتو، که به صورت مشاور اصلی شاه درآمده بود، شاه با آگاهی از اهمیت مخاطرات سیاسی، با عزیمت به پاناما، و اقامت در آن کشور موافقت کرد. سپس جردن به پاناما بازگشت تا ترتیبات اقامت شاه و همراهانش را فراهم سازد. در همین اوان، لوید کانلر، با ویلیام جکسن^۸، وکیل دعاوی شاه درباره توافق تضمین شده از طرف پرزیدنت کارتر، در دوره اقامت شاه در پاناما، به مذاکره پرداختند. این تعهد شفاهی از سوی کارتر، با تلفن به شاه و مذاکره با او، در روز ۱۴ دسامبر، تأیید شد و به عنوان موافقتنامه لاکلند، شامل موارد زیر بود:

۱) به فرزندان شاه اجازه داده می‌شود برای ادامه تحصیل در آمریکا بمانند. مأموران امنیت دولت آمریکا، با پرسنل حفاظت شخصی آنها، ارتباط خواهند داشت.

۲) شهبانو، همسر شاه می‌تواند در موارد لازم، برای دیدار فرزندانش به ایالات متحده مسافرت کند.

۳) شاه می‌تواند از تسهیلات بیمارستانی ایالات متحده در پاناما استفاده کند (این موضوع بخصوص حائز اهمیت بود، زیرا طحال او به‌طور خطرناکی بزرگ شده بود و پزشکان بر عمل جراحی و برداشتن آن تأکید داشتند. همچنین پزشکان شاه با طرز کار و استفاده از وسایل و تجهیزات بیمارستانی در پاناما، آشنا بودند و اطمینان داشتند که امکانات درمانی برای معالجه او به حد کافی در پاناما، موجود است).

۴) دولت ایالات متحده موافقت می‌کرد امکانات ترابری و کمکهای لازم را برای تیم

5. Omar Torrijos 6. Salinger, *Ibid*, p. 89.

7. Hamilton Jordan 8. William Jackson

پزشکی آمریکایی، که به منظور عمل جراحی شاه به پاناما می‌روند، فراهم نمایند.^۹ صبح روز ۱۵ دسامبر (۲۴ آذر ۱۳۵۸)، شاه و همراهان، هفتمین بخش از تبعید خود را آغاز کردند و با هواپیمای آمریکایی، پایگاه هوایی لاکلند را ترک کردند و عازم پاناما شدند. برژینسکی، پس از اطلاع از خبر توافق ژنرال توریکوس، دیکتاتور پاناما، با هامیلتون جردن و نوید کاتلر در مورد رفتن شاه به پاناما می‌گوید:

«در جریان صرف صبحانه روز جمعه ۱۴ دسامبر از این خبر آگاه شدم و پرسیدم: چگونه با عمر توریکوس به توافق رسیدید، گفتند (توریکوس اظهار داشت وقتی من کسی را به سام دعوت می‌کنم، درباره قیمت مشروبی که صرف می‌کنیم حرفی نمی‌زنم.» ولی من می‌ترسم وقتی شاه به چنگ او بیفتد، پوستش را زنده زنده درآورد، من این مطلب را در یادداشت‌های روزانه‌ام نوشتم.»^{۱۰}

در پاناما

محل اقامت شاه و همراهان در پاناما، ویلائی به نام پونتالارا، در جزیره کوچک و زیبای کونتادورا، بود. یک هتل کوچک و چند مهمانسرا، در آن سوی جزیره، برای اقامت جهانگردان قرار داشت. چند تن از همراهان شاه، در یک مهمانسرای واقع در پشت ویلائی پونتالارا یا در هتل، که فاصله آن تا ویلا، حدود پانزده دقیقه پیاده راه بود، اقامت کردند.

از نظر شاه، زندگی در جزیره کونتادورا، بخصوص در اوایل تابستان، مطبوع بود. آب و هوای سالم و سازگاری داشت، منظره اقیانوس کبیر، از آن سوی درختان نخل و گلها، سبب تسکین و آرامش اعصاب می‌گردید.

شاه و همراهان پس از بازدید ویلائی محل اقامتشان، همراه امیلرماس سفیر آمریکا در پاناما و نیز گابریل لوتیس، مالک ویلائی پونتالارا، برای صرف ناهار، به هتل جزیره رفتند. روز بعد، ژنرال توریکوس، در پونتالارا، از شاه دیدن کرد.

آنچه در دیدارهای نخست ژنرال توریکوس و دیگر شخصیت‌های پانامایی با شاه، موجب تعجب آنها گردید، اصرار در رعایت تشریفات سلطنتی بود. توریکوس می‌گفت: گویی هنوز او نمی‌داند که پادشاهی فاقد قدرت و قلمرو و کشور است. برای او فقط

9. Sik; All Fall Down, op.cit., pp. 242-243.

10. Brzezinski; Power and Principle, p. 482.

هفت تن تبعه باقی مانده و همچنان خودش را شاه می‌داند.

شاه در گفتگو با توربخوس، مرد قدرتمند پاناما، بارها این جمله را تکرار می‌کرد:
«پدرم یک کشور را برای من به ارث گذاشت...»

ولی توربخوس نمی‌توانست قبول کند که یک مملکت ارثیه یک نفر باشد. در یک مورد، دیکتاتور پاناما، به شاه گفت:

«شما متوجه این نکته نشده بودید که ملت شما خواستار تغییراتی بود...؟»

شاه پاسخ داد: «بله، قصد داشتم تاج و تخت را به پسر من واگذار کنم.»

توربخوس که مشکل می‌توانست، واگذاری تاج و تخت را به ویعهد به عنوان یک تحول بپذیرد به شاه گفت: «شما می‌خواهید سلطنت را نجات دهید یا ملت را؟»

شاه جواب داد: «نجات سلطنت، نجات ملت است.»^{۱۱}

بر روی هم شاه از زندگی در جزیره کونتادورا، راضی بود و می‌گفت آب و هوای مرطوب جزیره، برای گلوی او، که در اثر مصرف دارو درد می‌گرفت، مناسب است. ژنرال توربخوس و پرزیدنت آریسید رویو، رئیس جمهوری پاناما، به او مهربانی می‌کردند و اعتمادش را جلب کرده بودند. شاه، از اینکه او را «سینیور شاه» می‌گفتند خوشش می‌آمد.

در میان اطرافیان شاه، روبرت آرماتو، مشاور نزدیک و مورد اعتمادش، اوضاع را با دید دیگری می‌نگریست. وی، چند روز پس از ورود به پاناما، نسبت به روش پاناماییها، احساس شک و تردید پیدا کرد. دیدارهای ژنرال توربخوس و پرزیدنت رویو و ابراز محبتها و صرف ناهار خصوصی آنها را با شاه، به صورت نمایشهای فریبنده و ظاهری می‌پنداشت و معتقد بود که آنها برای شاه احترامی قائل نیستند و او را به مانند یک زندانی، نه میهمان، می‌نگرند.

در جلوی ویلای محل اقامت شاه، همیشه عده‌ای مرد ریشو، با شلوار کوتاه، مجهز به مسلسل، حضور داشتند. آیا آنها نگهبان بودند یا زندانبان؟ از سوی دیگر، به هزینه شاه و بدون اجازه آرماتو و مسئول امور حسابداری، خرج تراشی می‌کردند.

سرانجام آرماتو تصمیم گرفت به این موضوع رسیدگی کند. وی با افسر مسئول امنیتی تماس گرفت و درباره کرایه ۱۵ دستگاه اتومبیل به هزینه شاه برای مراقبت و

نظارت جزیره ای که وسعت آن از چند ساختمان بیشتر نبود، توضیح خواست.

افسر مزبور با لحن خشن جواب داد: «به شما مربوط نیست، به کار خودتان برسید!»^{۱۲} آرماتو موضوع را با شاه مطرح کرد و گفت: «اینها خواست خودشان را به ما تحميل می‌کنند»، شاه سعی کرد آرماتو را آرام کند. چند روز بعد، آرماتو با مانوئل آنتونیو نوریه گگا^{۱۳}، رئیس پلیس امنیتی پاناما، گفتگو و برخورد پیدا کرد. سوءظن آرماتو، نسبت به روش پاناماییها، ابعاد وسیعتری پیدا کرد.

نوریه گگا، در دیداری که با شاه به عمل آورد می‌گوید: «خودتان را از شر این آمریکاییها خلاص کنید، آنها در مسائل امنیتی مداخله می‌کنند و خیرها را به روزنامه‌ها می‌دهند.»

شاه می‌گوید: «این طور نیست، وانگهی من و فرزندانم به او احتیاج داریم.»

آرماتو، همچنان در خدمت شاه بود و دستورات او را اجرا می‌کرد، در عین حال دشمنی پاناماییها را نسبت به خود، برمی‌انگیخت. با گذشت زمان، صحت نظریه او نسبت به مقاصد نوریخوس و دولت پاناما، به اثبات رسید. سرانجام، چون ادامه برخورد های او با مقامات پانامایی، مشکلات بیشتری برای شاه و همراهانش فراهم می‌ساخت، پیشنهاد کرد برای مدتی به عنوان مرخصی پاناما را ترک کند و به امریکا برود.

توطئه برای استفاده از حضور شاه در پاناما

فعالیت برای بهره‌برداری از شاه در پاناما، چند روز پس از ورود او به کونتادورا شروع شد. در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ آریستد رویو، رئیس جمهوری پاناما به امیلرماس، سفیر امریکا در پاناما گفت که دولت ایران از دولت او درخواست استرداد شاه

12. Salinger: Ibid.

۱۳. سرهنگ نوریه گگا، از همکاران نزدیک و مورد اعتماد ژنرال نوریخوس بود و در رأس اداره اطلاعات ارتش پاناما، قرار داشت، ما «مسا» مربوط بود، در قاچاق مواد مخدر دست داشت. پس از سقوط هواپیمای نوریخوس که منجر به مرگ او گردید، فرمانده گارد می شد و سپس قدرت را در کشور قبضه کرد. با آمریکاییها به ستیزه‌جویی پرداخت. در سال ۱۹۸۹ نیروهای مسلح امریکا، ضمن حمله به پاناما، او را دستگیر کردند و به امریکا بردند و به اتهام یکی از عوامل اصلی قاچاق مواد مخدر در امریکای لاس، زندانی کردند. وی هنوز در زندان، در انتظار محاکمه خود می‌راند.

مخلوع را کرده است. رویو خاطرنشان کرده بود که پاناما، شاه را مسترد نخواهد کرد، اما، امکان این طرح وجود دارد که دولت پاناما، با استفاده از پیشنهاد استرداد بتواند موجبات آزادی گروگانهای آمریکایی را در ایران فراهم سازد.

پرزیدنت رویو، برای انجام این منظور، دو نظریه ارائه کرده بود؛ نخست، با توجه به اینکه به موجب قوانین پاناما، اگر کشوری درخواست استرداد شخصی را که در پاناما، پناهنده شده بنماید، تا زمانی که پرونده امر، تحت رسیدگی قضائی است، پناهنده مزبور در بازداشت خواهد بود. بدین منظور، بی آنکه در شرایط زندگی و اقامت شاه، تغییری داده شود، دولت پاناما، اعلام کرد که او در حال بازداشت است.

راه حل دوم؛ تشکیل یک «کمیسیون هماهنگ کننده» شامل نمایندگان ایران، پاناما و ایالات متحده آمریکا به منظور بررسی و یافتن راه حل بحران گروگانها بود.

دولت آمریکا، پس از دریافت گزارش سفیر خود، به رئیس جمهوری پاناما اطلاع داد که با هیچ یک از دو نظریه پیشنهاد شده موافق نیست. زیرا، دولت پاناما، با صراحت اطمینان داده است که بر طبق قوانین آن کشور، شاه را مسترد نخواهد کرد، از سوی دیگر طرح «بازداشت» نه تنها مغایر با تضمینهایی است که به شاه داده شده، بلکه به منزله نبرنگ آشکار علیه او تلقی می شود. از لحاظ تشکیل کمیته هماهنگی و مذاکرات درباره حل بحران نیز، دولت ایالات متحده قبلاً خواستار آزادی گروگانها شده است.^{۱۴}

در همین اوان، دانشجویان پانامایی، نظاهرانی علیه حضور شاه در کشورشان بر پا کردند و برای اولین بار، پس از ده سال، اغتشاش و بی نظمی، در خیابانهای پاناما، از سر گرفته شد. ژنرال توریخوس نیز، با اطلاع از اقداماتی که برای حل بحران گروگانها، از راههای مختلف در جریان بود بدین فکر افتاد که از شاه به عنوان گروگان استفاده کند.

کمی قبل از فرا رسیدن عید نوتل، ژنرال توریخوس به هامیلتون جردن، رئیس دفتر کاخ سفید تلفن کرد و گفت: به نظر او، حضور و اقامت شاه در پاناما ممکن است باعث تسهیل آزادی گروگانهای آمریکایی شود؛ دیکتاتور پاناما، موضوع استرداد شاه را، به عنوان عامل مؤثری در حل قضیه عنوان کرد.^{۱۵}

جردن، این پیشنهاد را مغایر با واقع بینی، و غیر عملی دانست. در اواسط دسامبر، دو تن از دوستان صادق قطب زاده، وزیر امور خارجه ایران، به نامهای کریستیان بورگه^{۱۶} و

14. Sick, All Fall Down, p. 244.

15. Salinger, Ibid., p. 102. 16. Christian Bourget

هکتور ویلالون^{۱۷} به نمایندگی از سوی دولت ایران، با اسناد و مدارک مربوط به درخواست استرداد شاه، عازم پاناما شدند. بورگه از وکلای دعاوی فرانسه بود، و ویلالون با اصل و نسب آرژانتینی، در امور تجاری و سیاسی فعالیت می‌کرد. بورگه و ویلالون، روز ۲۴ دسامبر، همان روزی که روبرت آرمانو، برای گذراندن دوره مرخصی، به آمریکا می‌رفت، وارد پاناما شدند. چند روز بعد (صبح روز عید نونل) با پرزیدنت آریستید رویو، رئیس جمهوری، و مارسل سالامین، مشاور سیاسی ژنرال تورینخوس، در هتل هالیدی، و در آپارتمان مخصوص رئیس جمهوری ملاقات کردند و نامه‌ها و اسناد خود را تسلیم او نمودند. واشینگتن مدعی است اواخر دسامبر (اوایل دی ۱۳۵۸) از این خبر آگاه شده بود.^{۱۸}

برقراری تماس با ایران

همزمان با اقدامات دولت ایران در مورد مذاکره با دولت پاناما، برای استرداد شاه، آمریکاییها نیز از راههای مختلف، برای حل بحران گروگانها، کوشش می‌کردند. در آغاز سال ۱۹۸۰، کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل، به منظور مذاکره با مقامات دولت ایران به تهران رفت، وی چند بار با قطب‌زاده وزیر خارجه و دوبار با آیت‌الله بهشتی و چند تن از اعضای شورای انقلاب ملاقات و مذاکره کرد ولی، آیت‌الله خمینی، درخواست دیدار دبیرکل سازمان ملل متحد را، نپذیرفت. دانشجویانی که در سفارت آمریکا گروگانها را در اختیار داشتند، تقاضای او را برای دیدار گروگانها رد کردند. والدهایم، پس از سه روز اقامت در تهران به نیویورک بازگشت و در مصاحبه با خبرنگاران گفت: «از اینکه به سلامت از ایران مراجعت کرده، خوشحال است!»^{۱۹}

دبیرکل سازمان گزارش مأموریت خود را تسلیم شورای امنیت کرد و با پرزیدنت کارتر نیز ملاقات به عمل آورد. والدهایم معتقد بود که هر نوع اقدام از سوی شورای امنیت علیه ایران، برای آزادی گروگانها بی‌نتیجه است. سرانجام شورای امنیت، درخواست آمریکا را در مورد تحریم ایران در ۱۲ ژانویه به رأی گذاشت، که با وتوی دولت شوروی روبه‌رو شد.^{۲۰}

17. Héctor Vilalón 18. Sick; *Ibid.*, p. 245.

19. Vance; *Hard Choices*, op.cit., p. 400.

20. Vance; *Ibid.*, p. 401.

آمریکاییها به طور کمی، با شیوه کار مقامات پانامایی در مورد تماس با ایران و مذاکره با آنها برای حل بحران گروگانها، از طریق عنوان کردن استرداد شاه موافق نبودند و آن را باعث ایجاد مشکلاتی در پیشبرد طرحهای خود می‌دانستند. آمریکاییها، بخصوص از این بیم داشتند که اگر ایرانیها به نحوی متوجه شوند که همه این کارها، صحنه‌سازی و عملیات نمایشی است! بیش از پیش خشمگین گردند.

پاناماییها، به نوبه خود معتقد بودند که می‌توانند در ماجرای بحران گروگانها، نقش مؤثری به عهده بگیرند و به رغم مخالفت آمریکاییها، قصد داشتند، برنامه خود را دنبال کنند، بدین منظور به تشویق کریستیان بورگه و هکتور ویلائون، به تماسهای خود با ایران ادامه دادند.

۰۰

در همین اوان آمریکاییها برای حل مسئله گروگانها، که به صورت یک معضل مهم درآمده بود، به کوششهای تازه‌ای دست زدند. در ۱۲ ژانویه ۱۹۸۰ هامیلتون جردن، و هنری پرشت، برای هماهنگ ساختن اقداماتشان، با پاناماییها محرمانه ملاقات و مذاکره کردند. محل این ملاقات، پایگاه هوایی هومستید^{۲۱}، در فلوریدا بود.

در این گردهمایی، مارسل سالامین، مشاور سیاسی ژنرال توریخوس به جردن اطلاع داد که همان روز از تهران بازگشته و با صادق قطب‌زاده، وزیر امور خارجه ایران، درباره یافتن راه حل گروگانهای آمریکایی، مذاکره کرده است. در این مذاکرات، جردن به سالامین توصیه می‌کند به تهران رفته و به ایرانیها اطلاع دهد که آمریکا برای مذاکره مستقیم با آنها، در زمینه تهیه و انعقاد یک موافقت‌نامه، مورد قبول طرفین آمادگی دارد.^{۲۲}

جردن پس از بازگشت به واشینگتن، گزارش مذاکرات خود را به اطلاع رئیس جمهوری رساند و پس از مشورت‌های لازم، قرار شد برای مذاکره با نمایندگان ایران، محرمانه به لندن پرواز کند. روز ۱۸ ژانویه هامیلتون جردن و هارولد سوندرز عازم لندن شدند، و ابتدا را هکتور ویلائون و کریستیان بورگه، که از ایران بازگشته بودند، درباره یافتن راه حل بحران گروگانها، به گفتگو و مذاکره پرداختند.

این تماسها که عموماً محرمانه بود، چند بار تکرار شد. هامیلتون جردن بیش از یکصد

21. Homestead

22. Salinger, Ibid., pp. 124-125

ساعت با بورگه و ویلا لون، که در نقش میانجی و رابط عمل می‌کردند، در شهرهای لندن، پاریس و برن ملاقات و مذاکره کرد.^{۲۳}

روز یکشنبه ۱۷ فوریه ۱۹۸۰ (۲۸ بهمن ۱۳۵۸) برای نخستین بار، قطب‌زاده و جردن، در پاریس در آپارتمانی که از پیش در نظر گرفته شده بود، ملاقات کردند. یک آمریکایی مورد اعتماد، گفته‌های طرفین را از انگلیسی به فرانسه و بالعکس ترجمه می‌کرد. در این مذاکرات سه ساعته، پیرامون روابط گذشته ایران و آمریکا، جنایات شاه و نیز یافتن راه‌حل برای آزاد شدن گروگانها، گفتگو کردند. در یک مورد، در پاسخ این گفته جردن، که چگونه می‌توان بحرآن را با صلح و آرامش و حفظ حیثیت طرفین حل کرد، قطب‌زاده پاسخ داد:

«راه‌حل ساده است: شاه را بکشید [...] همان کاری را انجام دهید که «سیا» طی سی سال گذشته با هزاران ایرانی بی‌گناه کرد.»^{۲۴}

جردن نتیجه مذاکرات خود را با قطب‌زاده موفقیت‌آمیز نمی‌داند، و می‌گوید: «او پیشنهاد جدیدی عنوان نکرد. بیشتر وقت ما، به انتقاد از سیاست مخرب ایالات متحده آمریکا علیه ایران اختصاص یافت [...] به نظر او، راه‌حل بحرآن به وسیله آمریکا — و بخصوص «سیا» — کشتن شاه است.»

به موازات فعالیت آمریکاییها، مذاکرت با پاناما بیها، به وسیله بورگه، و ویلا لون، پیرامون استرداد شاه ادامه داشت. روز ۲۲ ژانویه، کمی پیش از اولین انتخابات رئیس‌جمهوری در ایران، قطب‌زاده اعلام کرد که پرزیدنت آرستید رویو، رئیس‌جمهوری پاناما به او اطلاع داده که شاه تا رسیدگی به درخواست استردادش از سوی ایران، تحت بازداشت قرار دارد. پرزیدنت رویو، بی‌درنگ این خبر را تکذیب کرد و گفت: «شاه تحت مراقبت مأموران امنیتی پاناما است.»^{۲۵}

23. Sick; op.cit., p. 252.

۲۴. برای اطلاع از جنگجویی مذاکرت محرمانه رابطس ایران و آمریکا درباره بحرآن گروگان‌گیری رجوع کنید به:

Hamilton, Jordan: Crisis: The Last Year of the Carter Presidency. New York: Putnam, 1982, p. 165.

(این کتاب در سال ۱۳۶۳ تحت عنوان بحرآن به فارسی ترجمه شده است.)

25. Sick; Ibid., p. 245.

شاه احساس ناامنی می‌کند

شاه، پس از دو ماه و نیم اقامت در پاناما، از لحاظ امنیت و سلامتی، احساس نگرانی می‌کند. با آنکه پاناماییها به او اطمینان دادند که مسئله امترداد وی به ایران، با توجه به قوانین کشور، مطرح شدنی نیست، مع‌هذا مقامات رسمی پاناما، از تکذیب رسمی شایعات مربوط به مذاکرات ایران و پاناما، بر سر استرداد شاه، خودداری می‌کنند.

دوستان او، در اروپا، مطالب مندرج در مطبوعات را به او اطلاع می‌دهند. روزی، یکی از آمریکاییها، که سالها با پاناماییها کار می‌کرد، به روبرت آرماتو، مشاور نزدیک شاه می‌گوید: «اینها به شاه خیانت می‌کنند. من سالهاست با پاناماییها، سروکار دارم، آنها را خوب می‌شناسم. آنها درصدد فروش شاه هستند، هرچه زودتر، او را از این کشور خارج کنید. به هیچ‌یک اعتماد نکنید، توربخوس و رویو، از همین فماش‌اند.»^{۲۶}

در اوایل شاه این شایعات را باور نمی‌کرد و به آرماتو می‌گفت «شاید اشتباه می‌کنید» وقتی آرماتو در تأیید ادعایش اصرار می‌ورزید، شاه پاسخ می‌داد: «خوب، چه کنیم، کجا برویم؟ آیا امکان انتخاب دیگری داریم؟» سوءظن آرماتو، همچنان شدت می‌یافت. اشرف خواهر شاه نیز نگران بود و به منظور یافتن پناهگاه دیگری برای برادرش تلاش می‌کرد.

بیانات روز ۲۲ ژانویه قطب‌زاده، مبنی بر بازداشت شاه و تکذیب مقامات پاناما، و اخبار رسانه‌های خبری، شاه را نسبت به جریانات پشت پرده نگران ساخت. سرانجام روزی موضوع را با ژنرال توربخوس در میان گذاشت و پرسید:

«شما قصد دارید مرا به ایران تحویل دهید؟»

ژنرال پاسخ داد: «به هیچ وجه، چنین چیزی امکان ندارد.»^{۲۷}

تکذیب دیکتاتور پاناما، شاه را قانع نکرد. گذشته از این گونه شایعات، زندگی در آن خانه کوچک، در ۲۰۰ متری فرودگاه، برخورد های متوالی اطرافیان و مأموران پانامایی، بالا رفتن دائم صورت هزینه‌های مورد ادعای پاناماییها، محدودیتهای زندگی در آن محیط دورافتاده، شایعه فروش جزیره کونتادورا به مبلغ ده میلیون دلار، متهم کردن آرماتو و همراهان به نقل اخبار دروغ و غیرواقعی برای روزنامه‌های آمریکا، از عواملی بود که شاه را بیش از پیش ناراحت می‌ساخت.

26. Salinger; *Ibid.*, p. 187.

27. Salinger; *Ibid.*, p. 188.

یک بار، آرمانو، از ملاقات با سفیر آمریکا در پاناما، که باید در معیت شاه انجام می‌گرفت، معانعت کرد. در اوایل مارس، مارک مورس، از همکاران آرمانو، که تقریرات شاه را برای آخرین کتابش می‌نوشت، به وسیلهٔ مأموران امنیتی بازداشت گردید، ولی هیچ‌یک از این مشکلات، در برابر اعتقاد درست یا به غلط شاه، که خود را یک زندانی منزوی و محروم از تماس با دنیای خارج می‌پنداشت، ناراحت کننده نبود.

شاه، ظاهراً فرد آزادی بود، اما شواهد فراوان نشان می‌داد که تحت کنترل است و مذاکرات تلفنی او و خانواده‌اش ضبط می‌شود. روزی یکی از همراهان شاه ضمن گفتگوی تلفنی با خارج، از گرانی هزینه‌های گرافیک که باید پرداخت کنند، شکایت کرد. فردای آن روز، پاناماییها، نسبت به مذاکرات تلفنی اطرافیان شاه درباره گرانی هزینه‌ها و مسائل مالی اعتراض نمودند. کمی بعد، یک دستگاه ضبط صوت در ساختمان محل اقامت شاه نصب کردند.

روز ۷ فوریه ۱۹۸۰ وزیر امور خارجه پاناما، اظهار داشت که شاه بدون اجازه دولت پاناما، نمی‌تواند جزیره را ترک کند. در صورتی که خارج شدن شاه از جزیره، عملاً امکان نداشت، زیرا مأموران امنیتی دائماً مراقب اوضاع بودند، فرودگاه جزیره به قدری کوچک بود، که هواپیمای بزرگ نمی‌توانست در آن فرود آید. روزی یکی از دوستان قدیم شاه که به دیدنش آمده بود گفت:

«اعلیحضرت، شما باید از اینجا بروید.»

شاه پاسخ داد: «نمی‌دانم آیا این کار برای من امکان دارد یا نه؟»^{۲۸}

در این دوران شاه بر این گمان بود که همه به او خیانت کرده‌اند. وی، بیشتر به وائری ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه و روابطشان اشاره می‌کرد که در کنفرانس گوآدلوپ، به رهبران ایالات متحده، انگلستان و آلمان گفته بود: «عمر رژیم او به سر آمده است.»^{۲۹} در این مورد شاه به یکی از کسانی که به دیدنش آمده بود می‌گوید: «گاه به این مرد فکر می‌کنم که یک سال قبل مرا «اعلیحضرت» خطاب می‌کرد و کفشهایم را می‌لبسید!»

در این ایام شاه به ندرت لبخند می‌زد. او درست داشت به تنهایی در گوشه‌ای از ساحل غربی جزیره کوننادورا بنشیند و منظره غروب آفتاب را تماشا کند. وضع بیماری

28. Salinger; Ibid., p. 189.

29. Pahlavi; Answer to History, p. 171.